

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

علی شاکری

بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

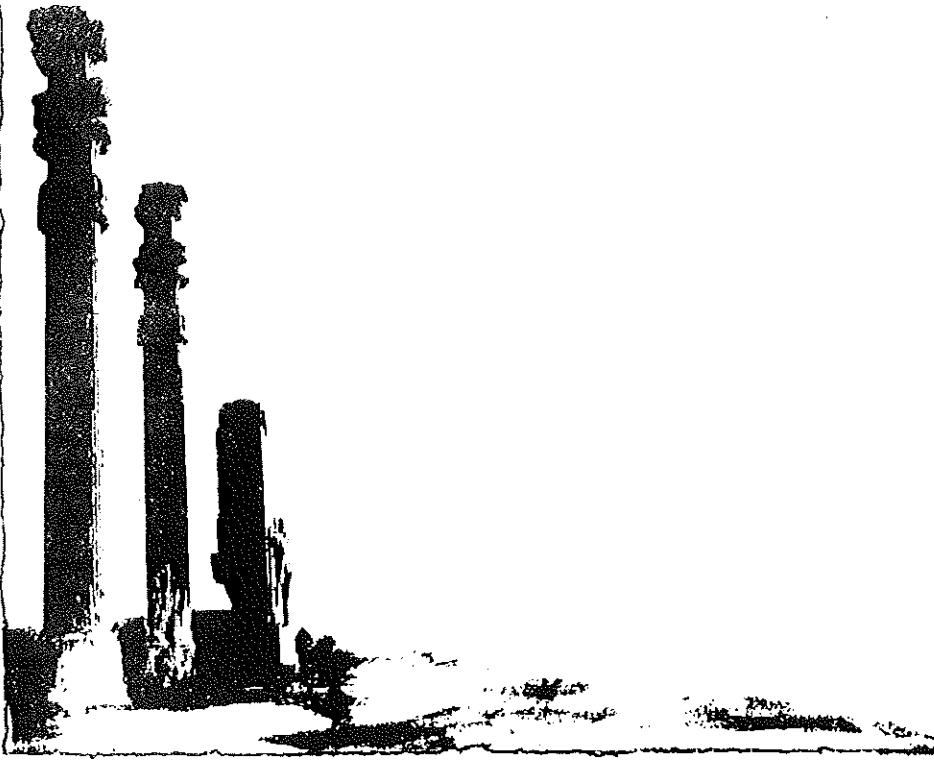
برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقا علی شاکری

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

پاریس ۱۴ و ۲۵ مه ۱۹۸۴ و

۱۵ فوریه ۱۹۸۵



4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, Md. 20814, Telephone: (301) 657-1990

خلاصه مندرجات مصاحبہ آفیائی شاکری

صفحہ

- سو اب ق تحصیلی و مشکلات سیاسی مصاحبہ شوندہ درخوا رج از کشور بعنوان مخالف
با دولت .
۱
- با زگشت به ایران و ملاحظه مشکلات داخلی پس از انقلاب اسلامی .
۲
- آغاز فعالیتهای سیاسی و عضویت در حزب پان ایرانیست و تمايل به افکار
دکتر مصدق وجبهه ملی .
۲ - ۴
- فعالیتهای سیاسی در انجمان های دانشجویی خارج از کشور . مشارکت در
فعالیتهای کنفراسیون . وابستگی به جبهه ملی .
۴ - ۶
- تاریخچه تشکیل کنفراسیون دانشجویان ایرانی و نحوه ترکیب آن .
درگیری‌های کنفراسیون با دولت و سفارتخانه های ایران در خارج از
کشور .
۶ - ۱۱
- تشکیلات و کارگردانان کنفراسیون . موقعیت جبهه ملی در کنفراسیون .
بودجه کنفراسیون .
۱۱ - ۱۷
- تشکیل کنگره های کنفراسیون و تمايلات و فعالیتهای آن . پیدايش
انشعاب در بین دانشجویان وابسته به حزب توده و گراييش بطریف
مائوئیسم . وجود تمايل به برقراری ارتباط با دولتهاي که بطور
انقلابی بوجود آمده بودند نظير کوبا والجزائر .
۱۷ - ۲۲
- پیدايش روحیه سکتاریست در بین دانشجویان وابسته به کنفراسیون و
عدم تمايل به برقراری دیالوگ . پیدايش تمايل به ما رکسیسم لئینیسم
در بین عضای کنفراسیون و ارتباط بعضی از آنها با مجاهدین و فدائیان
خلق . پیدايش گروه وحدت کمونیستی .
۲۳ - ۴۰
- پیدايش اختلاف نظر در بین اعضاي جبهه ملی و بروز تمايلات مختلف در
داخل آن . پیدايش تمايلات قهرآمیز و توسل به خشونت در اعضاي
جدید کنفراسیون ، در مقابل رژیم . کمکهای دولتهاي خارجی به
مخالفان رژیم ایران .
۴۰ - ۴۴

پیدا یش جبهه ملی سوم و ارتباط آن با مخالف ملی و مذهبی در داخل کشور .
موضوع مسا فرت خمینی به فرانسه و کیفیات ملاقاتها و فعالیتهای او و
نتیجتا " صدور اعلامیه سه ماده ای .
۳۸ - ۳۴

ارتباط عدهء از اعضای کنفرانسیون با گروههای تروریستی .
۳۹ - ۳۸

صدق و آرمانهای او . مخالفین مصدق . تشکیل جبهه ملی . وقایع
۲۸ مرداد آثار اجتماعی و سیاسی آن . اظهار نظر و دفاع از آرمانهای
صدق .
۴۷ - ۴۹

علل انحطاط و سقوط ایران و نظریه جبهه ملی در این خصوص .
۴۹ - ۴۸

تاریخچه تشکیل جبهه ملی در خارج از کشور . عدم وجود ارتباط دائم بین
جهه ملی در داخل کشور با تشکیلات آن در خارج از کشور . تشکیل نهضت
آزادی و جامعه سوسیالیستهای ایران و پیدا یش سایر گروهها و یا
شخصیت‌های حزبی و سیاسی .
۵۶ - ۴۹

دوران بی حرکتی جبهه ملی در داخل کشور . وقایع پانزدهم خرداد .
نتایج عدم ارتباط بین تشکیلات جبهه ملی در داخل کشور با تشکیلات آن
در خارج از کشور و نتیجتا " پیدا یش روحیه انقلابی در جبهه ملی خارج
از کشور .
۵۹ - ۵۶

ارتباط جبهه ملی در خارج از کشور با دکتر مصدق . پیدا یش انشعاب
درجہ ملی و تشکیل جبهه ملی سوم .
۶۶ - ۵۹

خصوصیات قطب زاده و بنی صدر و رجوی و خسرو، قشقائی
۷۳ - ۶۶

ابراز نظر درباره کیفیات جبهه ملی در آینده .
۷۴ - ۷۳

صفحه

سازمان، برنامه ها و سیاست جبهه ملی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۲۸ د جبهه ملی و حکومت امینی، حوالد ۱۳۴۲ و نیروهای سیاسی جدید.
۷۹ - ۷۵

جبهه ملی و فضای بازسیاسی در سالهای قبل از انقلاب. پیشنهاد نخست وزیری به دکتر سنجابی، تغییر نظر شاه درباره صلاحیت او. مذاکرات بین دکتر صدیقی، شاپور بختیار و شاه در باره انتخاب نخست وزیری از جبهه ملی، مطرح شدن نخست وزیری بختیار در هیئت اجرائی جبهه ملی و واکنش آن حزب به این موضوع.
۸۴ - ۸۰

شرکت داریوش فروهر در راه پیمایی ها. جزئیات سفر سنجابی به پاریس و ملاقات او با خمینی، و واکنش اعضاء دیگر آن حزب به این ملاقات.
۸۶ - ۸۴

سازمان جبهه ملی در اروپا. چهره رهبران جبهه ملی در اذهان مردم و حقانیت سیاسی فعلی آن حزب، مخالفت جبهه ملی و هوادارانش با حکومت دکتر بختیار.
۹۱ - ۸۷

سوال : آقای شاکری خیلی متشکرم از اینکه قبول کردید با من مصاحبه بکنید من خواستم از شما خواهش کنم که اول از خودتان بفرمایید بیوگرافی خودتان را مختصر از شرح بدھید، تحصیلات تان و مشاغلی که داشتید تابحال.

آقای شاکری : من در سال ۱۹۵۶ به اروپا آمدم برای تحصیل ، و در رشته فیزیک نام نویسی کردم، در سال ۱۹۶۳ - ۶۴ دیپلم فیزیسین گرفتم از دانشگاه لوزان؛ قبل از اخذ این دیپلم یک سال قبل ، پلیس سوئیس ، پلیس فدرال سوئیس قصد داشت من را از سوئیس خراج بکند روی توصیه و فشار سفارت ایران در برن ، واين خودش باعث شد يك مقدار اختلالاتی در کار تحصیل من پیش آورد و بهر حال بعد از اینکه من این دیپلم را گرفتم ، پلیس از يك فرصتی استفاده کرد ، و در اثر تأخیر در نام نویسی سال بعد در رشته دکترا ، پرونده ای برای من ترتیب داد که مجدداً موفق شدکه مرا بعداز يكى دوسال دوندگی از سوئیس خراج بکند . بعداز آن به پاریس آمدم قصد نداشتمن که به تحصیل در فیزیک ادامه بدهم . قصد داشتم در علوم انسانی و سیاست احیاناً " تحصیل بکنم یا اصلاً" نکنم . این سال مصادف با سال ۱۹۶۸ و ماه میونسک فرانسه بود ، ولی من آن موقع کاملاً غرق در فعالیتهای ایرانی بودم یعنی فعالیتهای جبهه ملی اروپا و کنفراسیون و درنتیجه در فعالیت های مساهمه فرانسوی هیچ شرکتی نکدم ، و یک سال یا دوسال بعد مجدداً در فیزیک نام نویسی کردم برای دوره دکتری ، و بعداز دوسال دوره R-O-D در فیزیک تئوریک را گرفتم در رشته تئوری میدان ها و نسبیت عمومی، و بعد قصد داشتم که تزم را در این رشته بنویسم ولی به سوئیس برگشتمن برای جستجوی کار . بعداز چندماه در سوئیس کار برایم پیدا شد ، تدریس در یکی از زیمنزارهای شهر لوزان . یک سال و نیم در زیمنزار کانتونال لوزان فیزیک درس میدادم . بعداز چندماه ، چندماه بعد از شروع کارم ، پلیس فدرال بار دیگر از ماندن من در سوئیس جلوگیری کرد یعنی اجازه کار برایم صادر نکرد ، از صدور اجازه کار امتناع کرد ، و یک پرونده جدید تشکیل شد که دنباله پرونده های قدیم بود . بدنبال این وضع من ابتدا علیه تصمیم پلیس فدرال " رکور" دادم ، دوبار " رکور" (Recurs) دادم این " رکور" ها همه رد شد . بعد تقاضای پناهندگی سیاسی کردم . تقاضای پناهندگی سیاسی ام هم رد شد ، تا آخرین " رکور" این تقاضا که به هیئت وزیران سوئیس میرفت یعنی به " کونسیوی فدرال" (Conseil Federal) میرفت در آنجا هم تحت عنوان عدم صلاحیت پرونده اعاده داده شد بوکیل من ، ومن مجدداً مجبور شدم سوئیس را در ۱۹۷۳ ترک کنم و به پاریس برگردم . در پاریس در یکی از " سمینرهای" جامعه شناسی سیاسی نام نویسی کردم و در آنجا سعی کردم که در این رشته تزی بنویسم . چند سال زیر نظر ایون بورده " در این سمینر که نامش سمینر " اتوژستیون " بود کار کردم و مطالعه

درباره تجربه‌های "اتوژستیون" در دنیا، با این "سمیتر" مشغول بودم. و در این اثناء بود که انقلاب ایران شروع شد و با ایران رفتم. رفتنم با ایران بعد از سقوط حکومت دکتر بختیار بود، یک هفته بعد از روی کارآمدن کابینه بازرگان بود، سه ماه در ایران ماندم. ایران برایم یک کشوری شده بود مقدار زیادی غریب، از جهات مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی روابط شخصی و تحمل ماندن در ایران بخصوص با آن اختناقی که بعد از انقلاب بوجود آمده بود برایم خیلی سخت بود فکر کردم بخارج بر می‌گردم و شاید اگر اوضاع اجازه داد گاهی با ایران خواهم آمد در ماههای بعد، و شاید بتدریج مجدداً ایران برایم آشنا بشود. یکسال بعد از بازگشتم به اروپا قصد بازگشت با ایران را داشتم وقتی بمن خبر دادند که در مجلس جدید ایران، آقای ابراهیم یزدی که آن زمان مخبر کمیسیون اعتبارنا مهای مجلس بود اسنادی را بروزنامه نگاران داده و در سخنانی که در رد اعتبارنا مه آقای خسرو قشقائی کرده گفته و نام مراهم بمیان کشیده بعنوان کسی که آقای خسرو قشقائی در مذاکرات خودش در "مونیخ" بعنوان "ماموران سی آی آ" از بنده و برادرم نام برد و در این اسنادکه بعده در روزنامه‌ها چاپ شد مامورین ساواک اینها از "مونیخ" گزارش داده بودند که برطبق گفته‌های آقای قشقائی این جبهه ملی‌ها همگی یا کمونیست‌اند یا مامور "سی آی آ" و مطلب جدیدتر از این هم در آن اسناد نبود ولی به‌حال از ایران خانواده من بمن تلفن کردند که فعلاً شما از آمدن دست‌نگه دارید. درنتیجه من با ایران برخیشم و آرزوی برگشتن با ایران یکبار دیگر برای من باقیماند و اوضاع در ایران روز بروز وخیم تر شد، بطوریکه نه فقط من و امثال من نتوانستیم برگردیم بلکه هزاران، صدها هزار ایرانی دیگر هم رو به مهاجرت گذاشتند. بعد از بازگشت از ایران، فعالیتهای سیاسی را بلا فاصله از سر گرفتم و هنوز بعد از ۵ سال مرتب مشغول این فعالیت‌ها بودم ولی کیفیت این فعالیت‌ها از ابتدای تا حال و از ابتدای اقامتم تا به حال مطلب دیگری است که باید با ذکر جزئیات گفته بشود.

سؤال : آقای شاکری شما تحصیل متوسطه تان را در ایران تمام کردید.

آقای شاکری : بله تحصیلات متوسطه ام را در ایران تمام کردم در علوم طبیعتی یعنی با دیپلم طبیعی.

سؤال : شما توی ایران فعالیت سیاسی را شروع کردید یا در اروپا؟ من فعالیت سیاسی را از بچگی شروع کردم ولی در آن مقیاس و با آن کیفیتی که میشد برای یک نواخدا دبستان یا دانش آموز دبیرستان یا فعالیتی بعنوان سیاسی قائل شد. وقتی

۱۲ ساله بودم یا ۱۱ ساله بودم و در کلاس ششم ابتدائی بودم با همکلاسی هائی آشنا شدم که آنها تحت تاثیر خانواده شان ، برادرانشان ، پان ایرانیست شده بودند . و افکار پان ایرانیستی را رفته بدون آنکه ما نام آنرا بدانیم به من و چندینفر از همکلاسی هایمان یادداشتند ، و خوب این افکار که یک نوع افکار ناسیونالیستی آن زمان بود تا حدی درمن باقیماند تا اینکه من بدپیرستان رفتم و در بدپیرستان با یکی از گرایش های مربوط بهمین پان ایرانیست ها مجدداً آشنا شدم . اما این گرایش یکی از سه گرایش آن زمان بود که درین پان ایرانیست ها وجود داشت . روزنامه ای منتشر میکردند بنام " پرچمدار " از سه گرایش ، یک گرایش تحت رهبری محسن پژشکپور بود که اینها خیلی متمايل به دربار بودند . البته در آن زمان این تمایل چندان پیدا نبود . دو گرایش بودند که با ظهر دکتر مصدق در صحن سیاسی ایران ، که البته این ظهر مصدق جانبداری میکردند . یکی از این دو گرایش متعلق به داریوش فروهر بود و دیگری گفت که تحت رهبری کسانی بود که روزنامه پرچمدار را منتشر میکردند . من با این دسته سوم ، بعنوان دانش آموز از سال هشتم بدپیرستان همکاری میکردم و این همکاری تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت . در ۲۸ مرداد من ۱۵ ساله بودم ، ۱۶ ساله بودم . و با کودتای ۲۸ مرداد که اختناق برقرار شد که من هنوز در بدپیرستان بودم آن رابطه من با فعالیت سیاسی تا حد زیادی قطع شد . دوستان من که رابطه ای با نهضت ملّا و مت ملی آن زمان داشتند مارا تا حد در جریان میگذاشتند ولی ما چون خیلی جوان بودیم ، زیاد مارا بفعالیت ها جلب نمیکردند . پس فعالیت سیاسی من در ایران با این ترتیب شروع شده بود . بعد از این قضایا ، فعالیت چندانی نداشتمن تا به اروپا آمدم و فعالیت مجددم از ۱۹۵۸ - ۵۷ و ۵۸ بتدريج در انجمان های دانشجویی آن زمان شروع شد که ابتدا چندان سیاسی نبود و بعداز یکی دو سال حالت سیاسی خیلی مشخص گرفت .

سؤال : ببخشید شما در ایران که توی آن گروه سوم پان ایرانیست بودید اسمش پان ایرانیست بود ؟

آقای شاکری : بله اسم این گروه سازمان پان ایرانیست بود . پان ایرانیست ها در ابتدای سازمان واحد داشتند بنام سازمان پان ایرانیست . در آن سالی که این انشعاب بین پژشکپور و بقیه رخ داد ، پژشکپور قصد داشتند این سازمان را حزب پان ایرانیست بگذارد . عده ای با این نامگذاری جدید مخالف بودند ، چون معتقد بودند در پس این نامگذاری مسائل سیاسی عمیق تری وجود دارد . اختلافات سیاسی عمیق آنها تحت این عنوان ظهور کرد ولی عمیق تر از این حرفها بود و با این ترتیب

وقتی از آنها هم جدا شدند طرفین یکدیگر را متهم به خیلی چیزها میکردند. و برای ما که خیلی جوان بودیم قضايا را هریک طوری تعریف میکردند . و من بحروف طرفین گوش کردم یعنی به کلوب های هردو طرف رفتم . چندین سخنرانی توضیحی سرجنبانان هرگرا یش را گوش کردم . بعد از اینکه مسئله برای من در آن زمان روشن شد انتخاب خودم را کردم .

سؤال : یعنی رفتید در گروه سوم

آقای شاکری : بله ، گروه سوم در واقع نام قدیم را حفظ کرد ، یعنی نام اصلی را که سازمان پان ایرانیست بود حفظ کرد.

سؤال : ولی نه به فروهر بستگی داشت و نه به محسن پزشکپور

آقای شاکری : بله ، فروهر بطورکلی از این دوگره فاصله گرفت و نام گروه خودش را "حزب ملت ایران " گذاشت . ولی البته این داستان خیلی خیلی قدیمی است و من بعدها که آمدم به اروپا دیگر پان ایرانیست نبودم . یعنی بهیچوجه احساس همبستگی با این گروهها نمیکردم ولی نمیتوانم انکار نکنم که بعضی از حقایق تاریخی که در آن دوران یادگرفته بودم همیشه در من اثر گذاشت . حقایق تاریخی درباره گذشته ایران .

سؤال : ببخشید فرمودید که در اروپا فعالیت سیاسی تان را با فعالیت دانشجویی شروع کردید از ۱۹۵۸ . درست است . چطور بود این فعالیت های دانشجویی ، بچه وضعی شروع شد ، چکار کردید ؟

آقای شاکری : در شهر لوزان یک انجمن وجود داشت ، انجمن دانشجویی که مثل بعضی از انجمن های دانشجویی دیگر ایرانی که در شهرهای مختلف خارج از کشور وجود داشتند با بتکار عده ای از دانشجویان بوجود آمده بود و ظاهرا " هیچ نقش سیاسی نداشت . در اساسنامه این انجمن قید شده بود ، هدف فعالیت برای شناساندن فرهنگ ایران بخارجی ها وایجاد حس همکاری بین دانشجویان ایرانی است و غیره . وقتی من وارد این انجمن شدم سران یعنی بنیان گزاران این انجمن اشخاصی بودند که تحصیلاتشان تمام شده بود و فکر میکردند شهر را بزودی ترک خواهند کرد . و میل داشتند که انجمن را بdest جوانهای بسپرند که بنتظر آنها قادر خواهند بود حیات این انجمن را ادامه دهند . این اشخاص بعضی هایشان بعدها به مقامات علمی یا دولتی مهمی رسیدند .

یکی از این آقایان آقای صادقی است که بعدها پروفسور صادقی، جراح معروف ایرانی شد. یکی از این آقایان هم آقای اکبر اعتماد بود که بعدها مشاور امورهای شاه ایران شد. واینها بنیان گزاران بودند. وقتی انتخابات جدید بعمل آمد و تقریباً با یکنوع تمیید قبلی موفق شدند که من وعده‌ای دیگر را به مدیریت این انجمن برسانند خودشان راحت‌دستها یشان را رویهم گذاشتند و کنار کشیدند. و انجمن روی دست ما ماند و ما البته درابتدا با شوق خیلی زیادی اینکار را شروع نکرده بودم ولی بتدریج متوجه شدم که این انجمن میتواند نقش موثر مفیدی در زندگی اجتماعی و سیاسی دانشجویان ایرانی بازی بکند، و بهمین جهت باعلاقه بیشتری به فعالیت ادامه دادم. وجود این انجمن ونقشی که مادرآنجا بازی می‌کردیم باعث شد که چند سال بعد وقتی که کنفراسیون دانشجویان ایرانی تاسیس میشد انجمن ما بتواند یکی از واحدهای فعال و واحدهای بنیان گذار این فدراسیون و این سازمان سراسری دانشجویان ایرانی تبدیل بشود.

سؤال : این انجمن همه جور "تندانس"‌های سیاسی بود.

آقای شاکری : در زمانیکه ما فعالیت دانشجویی را در این انجمن شروع کردیم درواقع هیچ نوع گرایش سیاسی علی‌الهی و مرئی وجود نداشت. شاید بشود گفت که اصلاً هیچ نوع گرایش سیاسی بمعنای فعال کلمه وجود نداشت. چون بطوریکه من همان زمانها شنیده بودم، این آقائی که بعداً "پروفسور صادقی" شد تمایلات مصدقی داشت. آقای اکبر اعتماد بعدها متوجه شدم که تمایلات توده ای داشته یعنی احتمالاً "عضو حزب توده" بوده ولی در آن زمان توده ای نبوده. امثال اینها بازهم بودند ولی درواقع همه اینها، علیرغم این تمایلات یا سوابقشان باهم دوست‌بودند و باهم کنارآمده بودند و یک انجمنی را بوجود آورده بودند که در آن زمان ابداً "نقش سیاسی فعالی، بخصوص نقش ضد رژیم نداشت. و انجمن روابط نسبتی"، نسبتی دوستانه‌ای با سفارت ایران دربرن داشت. این روابط بعدها بتدریج خراب شد بخصوص از زمانیکه کنفراسیون بوجود آمد.

سؤال : شما قبل از کنفراسیون وارد یعنی سمتی تیزان جبهه‌ملی بودید؟

آقای شاکری : من از ایران که بودم سمتی تیزان جبهه‌ملی بودم چون آن گروه سوم پان ایرانیست‌ها که من با آن متعلق بودم یک‌گروه مصدقی بود. آن گروه شدیداً "مصدقی بود والبته این مصدقی بودن منحصر با آن گروه نبود. گروه فروهر هم مصدقی بودند. ولی این گروه خیلی تمایلات مصدقی شان را شدیدتر در مطبوعات‌شان و در

انتشار اتشان ابراز میکردند . بهمین جهت من طبیعتا " یک جبهه ملی هم بودم چون جبهه ملی حزب بخصوصی نبود ، بلکه جبهه ملی مجموعه ای بود از تما م گروه ها و احزاب و افرادی که مصدقی بودند تشکیل میشد . بنا براین وقتی بخارج آمد بهرحال در خودم هویت جبهه ملی را احساس میکردم و موقعی که در این انجمن شروع بفعالیت کردم ، البته با این گونه احساسات و این نوع هویت بود . گرچه در ماه ها و سال های اول این فعالیت و این تمایلات جاشی برای بروز خودشان نمی دیدند چون برخورد و تضادی با دیگران بوجود نیامده بود . این تمایلات تقریبا " میشود گفت که از اوایل شروع کار کنفراسیون بروز کردند چون این زمان مصادف بود با تشکیل مجدد جبهه ملی در ایران . چون جبهه ملی در ایران آغاز مجدد فعالیت کرده بود ، ما هم در خارج ، تحت تاثیر فعالیت جدید جبهه ملی ، با سایر افراد و هاداران جبهه ملی در کلیه شهرهای اروپا رفته رفته با هم آشنا شدیم و تماس گرفتیم . و این تماسها منتهی شد به یک سلسله تماس های " ارگانیک " ، با تهران و رهبری جبهه ملی و منجر شد به تشکیل جبهه ملی ایران در اروپا . بنا براین تقریبا " از ابتدای فعالیت من در کنفراسیون یعنی پیدایش کنفراسیون من یک فعالیت موازی هم در این جبهه ملی اروپا هم که در حین تکوین بود داشتم .

سؤال : تشکیل کنفراسیون چطور بود از امریکا شروع شد یا از اروپا

آقای شاکری : تا جایی که من اطلاع دارم تشکیل کنفراسیون از اروپا شروع شد . با این شکل که چندتن از دانشجویان قدیمی اروپا که مقیم انگلستان و آلمان و پاریس بودند و با هم آشنا قبلى داشتند بعلت روابط سیاسی خود شان در ایران و در خارج ، تماس های نزدیکتری با هم گرفتند در سال ۱۹۶۵ . و این قضايا بود که منجر به تشکیل کنفراسیون اروپا شد ، یک کنفراسیون برای اروپا . اما حتی این تشکیل کنفراسیون اروپا هم خودش یک مقدمه ای داشته ، یعنی ابتدا همین دانشجویان قدیمی که نام بردم بكمک عده ای از دانشجویان جوانتر با تکیه به انجمن های دانشجوئی ایرانی که در بعضی از شهرهای آلمان و انگلستان و شهر پاریس وجود داشت ، در هریک از این کشورها اتحادیه هایی از این انجمن ها بوجود آورده که نام آنرا فدراسیون گذاشتند . در آلمان این اتحادیه نام فدراسیون ، دانشجویان ایرانی در آلمان غربی و برلن غربی " بخودش گرفت و اولین کنگره " خودش را در همان سال های ۱۹۵۹ یا ۶۰ تشکیل داد . در انگلستان ، فدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم انگلستان تشکیل شد که من در اولین یا در دومین کنگره اش شرکت داشتم چون این کنگره مصادف با اولین کنگره کنفراسیون بود . و در پاریس هم انجمن بزرگ و بسیار فعالی وجود داشت . سران این فدراسیون ها که همان دانشجویان قدیمی بودند که بعضی از

آنها امروز قدری مشهورتر هم شده اند مثل دکتر منوچهر هزارخانی ، دکتر منوچهر ثابتیان مقیم انگلستان بود . منوچهر هزارخانی مقیم پاریس بود ، در آلمان افراد دیگری بودند که از نظر سنی و سابقه با آینهای قابل مقایسه بودند مثل آقای مهدی خان بابا تهرانی ، که هم نقش فعالی داشت و در آن زمان عضو حزب توده بود ، و فعالیت‌ها "کاملاً تحت رهبری حزب توده انجام می‌شد . آقای منوچهر هزارخانی عضو جامعه سوسیالیست‌های ایرانی بود که دنبالهء جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی در ایران مقیم اروپا بود که البته این دنبالهء جامعه سوسیالیست‌های خلیل ملکی در ایران بود . آقای حسین ملک‌بخوص ، که شخصاً "امروز با همهء خاطره‌ای منفی که از کنفراسیون حفظ کرده ، خودش را پدر معنوی آن و بنیان‌گذار اصلی اش میداند . این قبیل افراد بودند که در آن زمان این فدراسیون هارا بهم نزدیک کردند ، و فکر ایجاد یک اتحادیه بزرگتر از همه اینها را پرورش دادند و به شمر رسانندند . با کمک یک قشر دانشجویان جوانتری ، که در کشورهای مختلف دور این فکر جمع شدند بلافاصله ، و من جزو آنها بودم .

سؤال : اولین جلسه کنفراسیون کی تشکیل شد ؟ یا دたان هست ؟

آقای شاکری : اولین کنگره کنفراسیون ... تحت عنوان کنگره کنفراسیون اروپائی یا کنفراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا ، در شهر لندن در ژانویه ۱۹۶۱ تشکیل شد . در این کنگره از طرف اتحادیه‌های آلمان ، اتحادیه پاریس ، اتحادیه لندن ، اتحادیه ... از انگلستان بجز لندن ، لیدز و یکی دو شهر دیگر هم حضور داشتند و از اطراحی ، اتحادیه‌وین حضور داشت ، اتحادیه گراتر حضور داشت ، شاید اتحادیه دیگری هم بوده ، از سوئیس تنها اتحادیه ای که حضور داشت ، لوزان بود . اتحادیه لوزان بود و من درست بخاطر ندارم که خودم نماینده بودم یا ناظر بود . یعنی بعنوان هیئت‌رئیسه انجمن آنجا حضور داشتم یا بعنوان نماینده ، و در ژانویه ۱۹۶۱ تشکیل کنفراسیون در این کنگره اعلام شد . قبل از این کنگره یک اجلاس دیگری در حدود تابستان سال قبلش در شهر هایدلبرگ آلمان تشکیل شده بود ، که در این اجلاس آنطوریکه بعدها برای من گفتند ، حدود ده نفر شرکت‌داشتنده از بین آنها کسانی که نام بردم جزو سرجنبانان بودند مثل همان منوچهر ثابتیان ، دکتر هزارخانی ، مهدی خان بابا تهرانی ، آشتیانی که نام کوچکش را بخاطر دارم ، و این قبیل دانشجویان نسبتی قدیمی .

سؤال : بعد کنفراسیون برنامه کارش را چطوری تعیین کرد ؟

آقای شاکری : در کنگره لندن تا آنجایی که بخاطر دارم تراها ، چندان تندرواتنمای

تصویب نشد . در کنگره لندن یک جناح بسیار معتدل وجود داشت . سخنگوی این جناح معتدل میشد گفت همین دکتر هزارخانی کنونی بود ، جناحی که متمایل به حزب توده بود ، یعنی جناح دکتر ثابتیان ، که البته رای‌های زیادی در آن کنگره داشت . از آلمان از اطربیش و غیره ، این جناح شاید یک قدری تزهای تندر و آنه تری داشت . ولی رویه مرفته مجموع نظریات این کنگره چندان روشن نبود ، از نظر سیاسی . در زمینه^۱ دانشجویی البته همان تزهای همیشگی که باید همبستگی و دوستی و تعاون بین دانشجویان ایرانی را گسترش داد ، طبیعتاً در قطعنامه‌های کنگره وجود داشت ولی کنگره مواضع خیلی سخت و خصم‌های نسبت به رژیم اپراز نکرد . حتی در یک جدلی که در کنگره در گرفت من با خاطر دارم که دکتر هزارخانی خطاب بخود من مطالبی گفت که دعوت به تعديل میکرد در واقع نظریات من را و بقیه را و من البته در آن تاریخ هنوز تمايلات این فعالیین را و این سرجنبانان را نمی‌شناختم . نمیدانستم کی توده ایست کی ملی است کی متعلق به جامعه سوسیالیست‌هاست . بعضی از جامعه سوسیالیست‌ها را تا حدی شاید می‌شناختم . و بعضی از این فعالیین آن زمان فکر کرده بودند که یا من توده ای هستم یا متمایل به حزب توده هستم چون بعد از کنگره با من تماس‌کتبی از راه مکاتبه گرفتند ، برای اینکه من را بیشتر به فعالیت‌های خودشان جلب بکنند و من در اثر همین مکاتبات متوجه شدم که تمايلات واقعی آنها چیست و بر عکس فاصله ام را بیشتر کردم . بنابراین در کنگره لندن از نظر موضوع گیری سیاسی ، اتفاق کاملاً روش و صریحی نیفتاد . ولی البته در فاصله بین این کنگره و کنگره بعد بود ، شاید که قدری روابط انجمن‌های دانشجویی با دولت ایران شروع شد به تیره شدن ، و اتفاقی که بر سرگرفته شدن پاسپورت شاهین فاطمی و قطبزاده در امریکا افتاد ، خیلی تیره شدن روابط با رژیم را تشدید کرد . الان درست بخاطرم نیست که این اتفاق بعد از کنگره لندن افتاد یا بعد از کنگره پاریس که در سال بعد تشکیل شده بود این را ضمن صحبت‌ها شاید بتوانیم پیدا بکنیم .

سؤال : چه بود این جریان گرفتن پاسپورت آقای فاطمی و قطبزاده ؟

آقای شاکری : در آن سال آقای اردشیر زاهدی سفیر ایران بود در واشنگتن . دکتر امینی نخست وزیر شده بود . ارسنجانی یکی از وزرای فعال دکتر امینی بود که بخارج هم زیاد سفر میکرد . در اثر برخورد های که بین فعالیین دانشجویی ایرانی مقیم امریکا با سفیر ایران رخ داده بود ، بطوریکه شایع شد والبته بعداً " معلوم شد که حقیقت داشته ، آقای اردشیر زاهدی از دادن یعنی از تمدید پاسپورت‌های دونفری که نام بردم خودداری کرده بود یا این که پاسپورت هارا گرفته بود و پس نداده بود . ابتدا در امریکا در اطراف این موضوع سرو صدائی شد و چون در امریکا همان جمتهای

دانشجویی شروع بفعالیت کرده بودند و از اتحاد آنها هم یک فدراسیونی تشکیل شده بود بنام فدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم امریکا ،

سوال : همزمان با مال اروپا ۹

آقای شاکری : همزمان شده بود بله . در امریکا هم با تکای این اتحادیه های دانشجویی سرو صدا و دامنه اش بالا گرفته و با تماسی که این اتحادیه ها با اتحادیه های اروپا و کنفردراسیون اروپا گرفته بودند موفق شدند که مسئله را باروپا سرایت بدهند . ما اینجا خبر را شنیدیم و خوب من خوب بخاطر دارم که در تما اتحادیه های اروپا بنابر رهنمود کنفردراسیون دست با قدماتی زده شد . در مونیخ، اعضا ای اتحادیه ، به کنسولگری ایران رفتند و فکر میکنم که قصد داشتند آنجا متحصل بشوند . تحصیل یکی از روش های قدیمی ایرانی ها بوده و اولین روشهایی که در آن زمان بکار رفت تحصیل بود . در مونیخ گویا پلیس آلمان ، دانشجویان ایرانی را بازداشت کرده بود و از کنسولگری بیرون کرده بود . ولی در سوئیس ما همین کار را کردیم با این معنا که رفته بمه سرکنسولگری ایران در زنو ، و آنجا را تقریباً "اشفال" کردیم و شاید یکروز یا دو روز در آنجا بودیم . روزها مامورین کنسولگری کار خودشان را میکردند . ما مزاحم آنها نبودیم ، ولی شبها آنجارا ترک نمیکردیم و متحصل بودیم و مطالبات خودمان را که خیلی ساده بود طرح کرده بودیم که میگفتیم پاسپورت این آقایان باید تمدید بشود . دکتر امینی که نخست وزیر بود ، خوب با این مسئله مواجه شده بود و آقای ارسنجانی اتفاقاً در آن زمان در سفر بودیا ما تماس گرفت . درست بخاطر ندارم که در تحصیل اول بود یا در تحصیل دوم . چون سرکنسولگری دوبار بوسیلهٔ ما اشغال شد ، و در تماسی که آقای ارسنجانی با ما گرفت ، سعی کرد که با زبان ملایمی مارا قانع بکند و وادار بکند که چشم پوشی بکنیم از کارمان ، ولی موفق نشد . حتی با دکتر امینی هم تلفنی تماس گرفت و تفسیر ما دانشجویان در آن زمان این بود که دکتر امینی قادر نیست این مسئله را حل بکند چون روی اردشیرزاده باندازه کافی نفوذ ندارد . چون اردشیرزاده مستقیماً "بعنوان سفیر شاه مستقیماً" تابع دستورات شاه بود و برای خودش استقلال داشت نسبت بدولت و خوب این باز باعث میشد که زمینهای بنا داده بشود و کار را تشدید بکنیم . البته شکی نیست که دلیل اصلی این همه تظاهرات و اقدامات فقط مسئلهٔ پاسپورت نبود بلکه احساسات کاملاً "مخالفی بود که در تما این دانشجویانی که فعالیت میکردند نسبت بدولت وجود داشت و این احساسات مربوط به تمایلات سیاسی این دانشجویان بود . بعنوان مثال خوب در مورد توده‌ای ها کاملاً "روشن" است . توده‌ای ها بارزیم و دولت مخالف بودند . در مورد ما ، ما جبهه ملی ها ومصدقی ها وضع ما نهم متفاوت بود و هم شبيه

بود . چون ما هم با آن رژیم مخالف بودیم . از ۲۸ مرداد با ینطرف ما این رژیم را در واقع مشروع نمیدانستیم و زائیده یک کودتا میدانستیم و هر زمانه‌ای را برای افشاری ماهیت آن رژیم مساعد میدیدیم ، از آن استفاده میکردیم خود من گفتم که در چند سال بعد از ۲۸ مرداد هم ابتدا چون جوان بودم از فعالیت‌های سیاسی دورمانده بودم ولی از این تاریخ به بعد تماس من با فعالیت‌های سیاسی از تو برقرار شد . بخصوص که همزمان با این وقایع در خارج از کشور ، گفتم که جبهه ملی هم در ایران از نوآغاز فعالیت کرده بود و در مقابل دولت‌های جدیدی که بر سرکار می‌مدند ، از آنجمله دولت اقبال و بعد از آن دولت امینی ، جبهه ملی کاملاً "موقع گرفت و صف‌آرایی کرد و یک سیاست خاصی را در پیش‌گرفت . وما در واقع در خارج از کشور ، به نحوی که بنظر ما منطبق با شرایط خودمان بود از سیاست رهبری جبهه ملی در ایران پیروی میکردیم در مخالفت خودمان با رژیم . خوب این فعالیت‌های کنفراداسیون ، تنها چیزی را که اضافه میکرد به چشم اندازما ، احساس قدرتی بود که برای اولین بار بعد از ۲۸ مرداد ما در مقابل رژیم میکردیم با توجه باینکه میدیدیم یک اتحادیه وسیعی یا یک ششکل خیلی وسیعی در حال بوجود آمدن هست و این اهرم بسیار مناسب و نیرومندی خواهد بود در مبارزه علیه رژیم . ولی از این مبارزه ما دقیقاً "چه هدفی داشتیم این کاملاً" برای ما روشن نبود ، چون بعنوان دانشجوهای جوان فکر میکردیم که هدف در خود ایران از طرف رهبری در نظر گرفته میشد و مثلًا "این هدف میتواند احیاناً" برکناری دولت‌های آن زمان و تشکیل یک دولت ملی باشد . ولی از این روشنتر هیچ هدف و چشم اندازی نداشتیم .

سؤال : شما موفق شدید تری این اعتصابتان و تحصیل تان ؟

آقای شاکری : درست بخاطر ندارم که در پس گرفتن پاسپورت‌ها تا چه حد موفق شدیم . چون تا آنجایی که میدانم قطب زاده سال بعد ، ناچار به اروپا آمد . حتی یا از امریکا خراج شد ، از خاک امریکا ، یا بخاطر نداشتن پاسپورت ایرانی ناچار شد از امریکا ترک بکند . از آن بعد قطب زاده همیشه پاسپورت سوریه‌ای داشت . پس در مورد پاسپورت قطب زاده میشد گفت که نتیجه‌ای گرفته نشد . در مورد پاسپورت شاهین فاطمی درست خاطرم یا ری نمیکند که بدایم موفق شدیم پاسپورت را پس بدهنده یانه . اما آن چیزی که میتوانم بگویم اینست که در این سال ۱۹۶۱ یعنی بعد از تشکیل اولین کنگره کنفراداسیون و رخ دادن این وقایع ، یک جنبش دانشجویی بسیار وسیع با یک خودآگاهی کاملاً "جدید یعنی" با آگاهی زیادی ذرمورد نیرو و توانایی خودش در خارج متولد شد . اقداماتی که برای گرفتن پاسپورت‌ها رخ داد مهمترین عامل کسب این آگاهی بود . چون تا آن زمان ، هر انجمانی در گوشده‌ای از اروپا یا امریکا برای خودش فعالیت خیلی محدود

محلی داشت و بهیچوجه نیروی یک جنبش دانشجویی را نمیتوانست تجسم بکند. بعد از این اقدامات و ملاحظه اینکه بالاخره سخنگویانی از دولت، دولت با آنهمه ابهت وقدرتش که در مقابل یک دانشجویی مهم بود، برای اولین بار سخنگویان این دولت حاضر میشدند مذاکراتی بکنند و بعنوان طرف مذاکره وارد بحث بشوند، دانشجویان متوجه شدند که از قدرت زیادی بهره مند هستند و درنتیجه بیشتر بفکر این افتادند که خودشان را مشکل تر کنند، تشكیل را وسیعتر کنند، واحدهای خودشان را در شهرها هرچه بیشتر تشكیل بدهند و درنتیجه بعد از یکی دو سال، در هرجای دنیا که یک دانشگاهی بود که در آنجا دانشجوی ایرانی تحصیل میکرد رفته رفته یک اتحاد دانشجویان ایرانی بوجود میآمد و بلافاصله باین کنفرانسیون میپیوست. وتابع رهنمودهای مرکز میشد در اقدامات خودش، و این البته یک قدرت زیادی را در اختیار رهبری کنفرانسیون قرار میداد.

سؤال : شما گفتید که به رهنمود کنفرانسیون این تحصن شروع شد . این رهنمود از کجا میآمد یک شورائی بود که دستور میداد یا ... چطوری برنامه ریزی میشد.

آقای شاکری : بله، بله کنفرانسیون در کنگره لندن، یک هیئت مدیران انتخاب کرد. این هیئت مدیران، الان هم میتوانم اسم اعضاش را ... شاید کاملاً "بخاطر بیاورم. اعضای این هیئت مدیران عبارت بودند از دکتر منوچهر ثابتیان، دکتر منوچهر هزارخانی، آقای حمید عنایت، آقای سیاسی، این آقای سیاسی بود که در لندن بود، از دانشگاه لندن بود، دانشجوی جوانی هم بود، زیلا سیاسی، زیلا سیاسی، با وجودیکه زیلا اسم دختر است معمولاً ولی اسم او هم زیلا بود و یکنفر پنجم را الان بخاطر نمیآورم. از این عده دکتر ثابتیان الان هم در لندن زندگی میکند. تمایلات کاملاً "روشن توده ای داشت، البته این بعده "برای ما معلوم شد. آقای حمید عنایت از پیروان یا از دوستان خلیل ملکی بود، که البته در جوانیش او هم توده ای بوده. آقای زیلا سیاسی، خیلی جوان بود ولی بعدها که در اثر همین فعالیت ها مجبور شد با مجبور شدن کردند که به چکسلواکی برود و آنجا مقیم شد و آنجا تحصیل کرد، تحصیلاتش را تمام کرد، کمونیست شد، اگر آن زمان کمونیست نبوده، و آقای هزارخانی که متمایل به و یا متعلق به جامعه سوسیالیست های آقای خلیل ملکی بود، البته یک سوسیالیست کاملاً "چپ بود. نفر پنجم را الان متسافانه بخاطر نمیآورم ولی خوب همین ترکیب نشان میدهد که هیئت مدیران تمایلات را دیکال چپ داشتند. غیر از اینها در امریکا هم رهبران جنبش دانشجویی آن زمان که شاهین فاطمی و قطب زاده جزو آنها بودند آنها هم باین داستان دامن میزدند و این اقدامات تحت تاثیر هر دوره بزری، هم رهبری امریکا و هم رهبری اروپا برای افتاد. (یا یان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : دبیران چه جوری انتخاب میشدند ؟

آقای شاکری : بله قبل از اینکه هیئت دبیران کنفراسیون برای اولین بار در لندن انتخاب بشوند ، انتخاب هیئت دبیران در فدراسیون‌ها سابقه داشت . یعنی در فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان ، آلمان غربی ، در همان زمانیکه هیئت دبیران وجود داشت که در کنگره برای کنگره انتخاب شده بود . در فدراسیون‌دانشجویان ایرانی انگلستان هم یکی از دبیران انتخاب شده بود . بنابراین این انتستیتوسیون و این ارگان تشکیلاتی کنفراسیون نظیر خودش را در واحدهای پائین تر داشت . در کنگره لندن هم هیئت دبیرانی با رای اعضای کنگره انتخاب شد . بطور کاملاً دموکراتیک . بدیهی است که فعالیین کنفراسیون که جزو نمایندگان کنگره بودند در انتخاب این هیئت دبیران خاص نقش داشت و انتخاب آنها هم خیلی طبیعی بود چون اینها فعالترین و سرشناس‌ترین دانشجویانی بودند که در ایجاد کنفراسیون نقش بازی کرده بودند و در واقع میشد گفت که موسسین اصلی آن بودند ، چون در همان کنگره‌های یدلبرگ‌که قبلاً از آن نام بردم ، در واقع اینها بودند که پایه این کنفراسیون را گذاشته بودند . البته این فقط در کنگره اول بود که یک چنین اکثریت چپ‌رادیکال ، تاحدی تحت تاثیر حزب توده ، در هیئت دبیران کنفراسیون حضور داشت . در رهبری جنبش دانشجویی در امریکا ، چنین تمایلی مسلط نبود ، بر عکس تمایلی که وجود داشت تمایل متمایل به جبهه ملی بود . ولی این تمایل در سال بعد که اولین کنگره کنفراسیون جهانی تشکیل شد در پاریس ، کاملاً واژگون شد ، و در هیئت دبیران سال بعد تمایل ملی یا تمایل جبهه ملی تماماً "هیئت دبیران را اشغال کرد . هیئت دبیران سال بعد البته شکل خاصی پیدا کرد . بعلت اختلافاتی که در کنگره پاریس بروز کرد . بطور خیلی خلاصه در کنگره پاریس ، کنگره پاریس زمانی تشکیل شد که چندماه قبل از آن ، در آلمان ، در شهر اشتوتکارت ، کنگره‌ای یا اجلاسی بنام ، پیش‌کنگره اشتوتکارت از طرف جبهه ملی‌ها تشکیل شد . جبهه ملی‌ها که همه‌همدیگر را نمی‌شناختند در این اجلاس خیلی با هم آشنا شدند و روابط کاملاً "اورگانیک تشکیلاتی با هم بوجود آوردند . درنتیجه چون زمینه جبهه ملی بسیار قوی بود در بین دانشجویان آن زمان ، و واحدهای جبهه ملی در تمام شهرها رو به تشکیل بود بسرعت ، در انتخاباتی که برای کنگره کنفراسیون که در پاریس تشکیل میشد ، انجام گرفت ، خیلی بیش از پنجاه درصد نمایندگانی که انتخاب شدند و به کنگره اعزام شدند یا جبهه ملی بودند یا مصدقی بودند یا به رحال متمایل به این جریانات بودند . بلاعده بعد از اینکه اعتبار نامه‌ای این نمایندگان در کنگره پاریس بررسی شد ،

هیئت‌دبیران متوجه شدند که اکثریت را از دست دادند . یعنی هیئت‌دبیرانی که مخالف با جبهه ملی و رهبری جبهه ملی بود ، متوجه شده تمايلی که در مقابلشان هست ، تمايل جبهه ملی است ، و اکثریت را بdest آورده . اختلافی بر سر یکی دو اعتبارنامه درگرفته بود ، اعتبارنامه نمایندگان برلن ، و یک شهر دیگر . این اختلاف خیلی طولانی شد و حل مشکل شده بود . هیئت‌دبیران این اختلاف را dest آوریز کرد برای اینکه کنگره را تعطیل نکند . چون این اعتبارنامه برلن بهرترتیبی که حل نمیشد باز جبهه ملی ها اکثریت کامل داشتند . ولی این اختلاف میتوانست یک وسیلهٔ خوبی باشد برای اینکه این که کنگره تعطیل بشود و منحل بشود و انتخابات دیگری صورت بگیرد . ما که کاملاً "با این موضوع آگاه بودیم ، از تعطیل کنگره جلوگیری کردیم ، یعنی متوجه شدیم که تصمیم هیئت‌دبیران به تعطیل کنگره اولاً" ، البته نامش را تعطیل نمیگذاشتند نامش را گذاشته بودند تعویق . این تصمیم اولاً "غیرقانونی بود ، ثانیاً" کاملاً "با یک هدف سیاسی بود که مربوط میشد به تعداد نمایندگان از هرگرایشی . مابا این تصمیم مخالفت کردیم . مخالفت ما مورد قبول قرار نگرفت ، ولی مابر سر مخالفت خودمان ایستادگی کردیم . نمایندگانی که هوا دار نظر هیئت‌دبیران بودند یا بعبارت دیگر تحت تاثیر رهنمود حزب توده بودند ، کنگره را ترک کردند معذلک ما سرشماری کردیم و اکثریت نمایندگان با قیمانده بودند و ما کنگره را اعلام کردیم که ادامه میدهیم . کنگره ادامه یافت و در این کنگره من بریاست کنگره انتخاب شدم ، چون جبهه ملی ها دیگر همیگررا میشناختند و رئیسی از بین خودشان انتخاب کردند و کنگره ، البته کنگره‌ای بود از عده ای دانشجوی سیاسی شدهٔ مبتدی ولی یک نقش را خیلی خوب بازی کرد و آن این بود که نشان بدهد که یک جنبشی است قائم بذات و مخالفت عده‌ای از سران و بنیان گزارانش موجب تعطیلش و از هم پاشیدنش نمیشود؛ بعداز این کنگره ، در سال بعد ، کنفرانسیون ، البته در این سال کنفرانسیون اعلام کرد که تبدیل به کنفرانسیون جهانی شده ، چون از امریکا برای اولین بار نمایندگانی در این کنگره حضور پیدا کرده بودند که یک یادونفر بودند ، یکی از آنها آقای فرج الله اردلان بود . این نماینده با "ماندا" (Mandat) دانشجویان ایرانی امریکا آمده بود و درنتیجه فدرانسیون امریکا ملحق شده بود به کنفرانسیون . از ایران هم شخصی بنام نماینده دانشگاه تهران ، آمده بود با یک "ماندا" که پیوستن دانشگاه تهران را اعلام کرده بود . البته دانشگاه تهران جنبشی داشت که آن جنبش بما می‌پیوست . و آن جنبش نامش بود ، دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی . البته شخصی که آمد و این پیوستگی را اعلام کرد این را باید بگوییم که بعد از ایران بصورت مامور ساواک کشف شد .

سؤال : کی بود این ؟

سوال : این درجه سالی بود؟

آقای شاکری : این در سال ۱۹۶۳ بود و در همین سال بود که چون دانشجویان متمایل به حزب توده از کنگره خارج شده بودند ما یک مبارزه خیلی سختی در آن سال با اینها در تمام واحدهای کنفردراسیون در سراسر اروپا داشتیم . آنها سعی میکردند که مشروعیت رهبری کنفردراسیون را انکار کنند ، ولی چون در اکثر واحدهای دانشجویی عضو کنفردراسیون اکثربیت از ما هاداری میکرد ، آنها بعد از هشت ماه مبارزه با رهبری کنفردراسیون عاقبت مشروعیت این رهبری را برای تشکیل کنگره بعد پذیرفتند . درواقع مشروعیت رهبری را پذیرفتند ولی فقط برای تشکیل کنگره بعد ، این مشروعیت را پذیرفتند یعنی قبول کردند به کنگره ای بیانندکه ماتتشکیل میدادیم . واين کنگره را مادر شهر لوزان گذاشتیم چون شهر لوزان ، فکر میکردیم پایگاه محکمی است برای ما و میتواند یک شهر مناسبی برای تشکیل کنگره باشد . همه گرایشها این پیشنهاد را پذیرفته بودند در ماههای آخر و نهایت دنیا خودشان را با این کنگره اعزام کردند . در فاصله بین این دو کنگره یعنی کنگره پاریس و کنگره لوزان ، رهبری کنفردراسیون را یعنی مقر رهبری کنفردراسیون را ما با امریکا فرستاده بودیم چون باز محاسبه کرده بودیم که فدراسیون دانشجویان ایرانی امریکا ، تاما " تحت تاثیر رهبری هاداران جبهه ملی است . با این ترتیب مقر هیئت دبیران امریکا بود . اعضای هیئت دبیران دو یا سه نفر بودند که باز دونفری را که من با خاطر دارم همین آقای شاهین فاطمی و آقای اردلان بودند .

سوال : کہ اینہا تاندانس جبھہ ملی داشتند۔

آقای شاکری : اینها جبهه ملی بودند اصلاً در جبهه ملی امریکا در ابتداء فعالیت میکردند . اعضای جبهه ملی امریکا بودند . درنتیجه ما فکر میکردیم که رهبری کاملاً از تلاطمات و تمایلات موجود در اروپا برگنا رخواهد بود ، یک دفتر برای هیئت‌دبيران در اروپا بوجود آورده بودیم که اعضای آن دفتر راهم درکنگره انتخاب کردیم . اعضای این دفتر از هواداران و اعضای محکم جبهه ملی پاریس بودند . با این ترتیب دولکان رهبری کنفراسیون در آن سال هردو فقط شامل افراد جبهه ملی میشد .

سؤال : کنگره لوزان درجه سالی تشکیل شد ؟

آقای شاکری : کنگره لوزان در ژانویه ... بنا بر این تاریخ‌هایی که من گفتم در ژانویه ۱۹۶۴ تشکیل شد ولی چه بسا که من از ابتدای کمال اشتباه کرده باشم و یکسال زیاد گفته باشم وهمه اینها را باید آنوقت یکسال تصحیح کرد .

سؤال : آنوقت این هیئت‌دبيران میتوانستند چندبار انتخاب بشوند نحوه انتخابشان چه جوری بود ؟

آقای شاکری : مانعی برای انتخاب مجدد اعضای هیئت‌دبيران وجود نداشت .

سؤال : برای چه مدتی انتخاب میشدند

آقای شاکری : هر دوران دبیری هیئت‌دبيران یکسال فقط طول میکشید . هرسال کنگره‌ها در ژانویه ، در روزهای اول ژانویه سال بعد تشکیل میشد چون تعطیلات ژانویه ، تعطیلات مناسبی بود برای اینکه همه نمایندگان بتوانند از شهرهای خودشان به شهر محل تشکیل کنگره بروند و چند روز در آنجا بمانند . چون گاهی اوقات این کنگره‌ها به چهار پنج یا شش روز حتی در سالهای بعد طول میکشید .

سؤال : بودجه کنفراسیون از کجا تامین میشد ؟

آقای شاکری : بودجه کنفراسیون از طریق درآمدهای انجمن‌های دانشجویی تامین میشد . انجمن‌های دانشجویی مقداری درآمد از طریق دریافت حق عضویت داشتند ، مقداری درآمد از طریق فروش بلیت‌های جشن‌ها داشتند و مقداری درآمد از طریق فروش غذا و مشروب در همین جشن‌ها داشتند . این درآمدها بعدها بعلت افزایش تعداد اتحادیه‌های

عضو خیلی زیاد شد . هم اتحادیه های عضو تعدا دشان زیاد شده بود وهم تعداد اعضای هر اتحادیه ای زیاد شده بود وهم مهارت اتحادیه ها در برقرار کردن جشن ها .

سؤال : جشن ها چه بود ؟

آقای شاکری : جشن های نوروز بود ، بیشتر جشن های نوروز بود . در درجه اول مهمترین جشنی که جمعیتی جمع میکرد و بليت ميفروخت و در آمد زیاد داشت ، جشن های نوروز بود . ولی گاهی اوقات بمناسبت های دیگر هم جشن هایی برقرار میشد .

سؤال : این بودجه حتما " یادتا نهست که بگویند چقدر بود ؟

آقای شاکری : این بودجه در ابتدا خیلی کم بود و بتدريج افزایش پيدا کرد تا سالهاي آخری که من به کنگره های کنفراسیون ميرفتم یعنی در حدود سال ۱۹۶۸-۱۹۶۹ اين بودجه به مقیاس صد هزار مارک و صد پنجاه هزار مارک هم رسیده بود . بعدها تصور ميکنم از اين هم بيشتر شد . البته يکباره هم بخاطر دارم که اتحادیه دانشجویان چین، يك کمک مالي به کنفراسیون کرده بود . اين کمک کاملاً علنی بود و در کنگره جزو بیلان دریافت های سال قبل هيئت دبیران به کنگره گزارش داده شده بود علنی در جلسه علنی وهمه اطلاع داشتند .

سؤال : چقدر بود

آقای شاکری : تا آنجايی که من بخاطر دارم اين کمک دوهزار مارک بود و فکر ميکنم يك ماشين تحرير .

سؤال : شما تا آخر عضو کنفراسیون باقی ماندید ؟

آقای شاکری : من تا سالی که شانزدهمین کنگره کنفراسیون تشکيل شد کما بيش عضو کنفراسیون بودم ، باين معنا که وقتی به پاریس آدم از سوئیس ، خیلی زود عضو انجمن یا اتحادیه دانشجویان ایرانی پاریس شدم و در اين اتحادیه کم و بيش فعالیتی داشتم بعنوان يك عضو قدیمي و بنیان گزار و غیره . در اين اتحادیه بهر حال حضور داشتم و نقشی گاهی بازی میکردم ، تا کنگره شانزدهم . البته من تقریباً " هیچ وقت در سالهاي آخر بعنوان نماینده کاندیدا نمیشدم و در هیچ يك از ارگانهای رهبری کنفراسیون هم سمتی قبول نمیکرم .

سؤال : چند دوره دبیر بودید شما لا

آقای شاکری : من هیچوقت دبیر نبودم

سؤال : رئیس

آقای شاکری : من فقط رئیس اولین کنگره بودم و در همان کنگره، در کنگره قبل که کنگره موسس بود عضو شورای کنفرانس سیون بودم و با استفاده از همین عضویت در شورا بود که وقتی گفتم هیئت دبیران در پاریس کنگره را خواستند تعطیل بکنند، بعنوان یک عضو شورا اعتراض کردم . در سال بعد هم عضو شورا بودم ولی هیچوقت عضو هیئت دبیران نبودم و هر سال بمن پیشنهاد عضویت در هیئت دبیران شد ولی من هیچوقت قبول نکردم .

سؤال : چرا ؟

آقای شاکری : برای اینکه فعالیت یک دبیر کنفرانس سیون چندان با ذاته ام سازگار نبود . یک فعالیت دائمی خاصی بود که مرا از ، فعالیتهایی که در جبهه ملی میکردم دور میکرد ، چون من در رهبری جبهه ملی نقش و فعالیت زیادی داشتم قادر نبودم این دو فعالیت را با هم توانم " بکنم .

سؤال : در کنگره لوزان شما گفتید که میلیون تقریباً " قبضه کردند انتخابات را .

آقای شاکری : در کنگره پاریس ما اکثریت داشتیم و اقلیت کنگره را ترک کرد و ما توانستیم در تمام ارگان ها ، افراد مطمئن جبهه ملی را قرار بدهیم . در کنگره لوزان که در سال بعد تشکیل شد ، دو سوم آراء متعلق به هواداران جبهه ملی یا اعضای جبهه ملی بود . با این ترتیب در کنگره ما میتوانستیم هر قطعه امدادی ، یا هر ترمیم اساسنامه ای بخواهیم میتوانستیم بگذرانیم . در این کنگره باز رئیس کنگره بسادگی یکی از اعضای جبهه ملی بود .

سؤال : کی بود ؟

آقای شاکری : آقای قاضی مقدم بود که در پاریس دانشجوی شیمی بود بعد از آن رفت و استاد دانشگاه شد . یکی از ناییب رئیس های کنگره باز بمیل خودمان ولی البته

بترتیبی که تمایلات مخالف را هم تاحدی راضی کرده باشیم از تمایلات دیگرگذاشتیم، آقای حسن رسولی و یکی دیگر از نایاب رئیسان را باز تا آنجاییکه بخارط دارم از تمایل خودمان گذاشتیم . تمام قطعنامه هایی که شدیداً "خلاف نظرمان بود" ردکردیم، یعنی رای ندادیم . و در این کنگره هیئت‌دبيرانی که انتخاب شدند تاماً "باز متعلق به جبهه ملی بودند" . این روش را ما تا کنگره، چهارم یا پنجم کنفرانسیون ادامه دادیم . یعنی در کنگره بعد که در هزار و نهصد و شصت و ...، یکسال بعد به حال ۶۴ یا ۵۵ عووفکر میکنم ۶۴ بود، من ازابتدا یکسال اشتباه میکردم در لندن تشکیل شد . از بظیر شماره گذاری معروف به سومین کنگره، کنفرانسیون بود ، چون کنگره اول را که کنگره لندن بود ما حساب نمیکردیم کنگره صفر حساب میکردیم ، در آن کنگره که بنی صدر برای اولین بار حضور داشت و تازه از ایران آمده بود . قطب زاده برای اولین بار تازه از امریکا آمده بود ، و نیکخواه برای آخرین بار حضور داشت و با ایران میرفت بلطفاً صله بعد، در این کنگره ما قطعنامه هایی را به تصویب رساندیم که معمولاً "چون آن زمان تنها رقیب ما حزب توده بود معمولاً" حزب توده باشدت از تصویب آنها جلوگیری میکرد . یکی از این قطعنامه ها ، محدود کردن سیاست‌شوری در ایران بود ، سیاست خارجی شوروی در ایران بود . این قطعنامه حتی بار اول به اتفاق آرا تصویب نشد و من وقت خواستم و یک سخنرانی کردم و بعد از این سخنرانی، قطعنامه با اتفاق آراء تصویب شد . این زمان وضع نشان میداد که ما نه فقط شاید دوسوم آراء کنگره را داشتیم ، بلکه بعضی از تمایلات خودمان را می‌توانستیم به تمایی کنگره بقبولانیم . چه در بین دانشجویان هوا دار حزب توده ، تمایل ضد شوروی در حال رشد بود و انشعابی در حال وقوع بود که بعداً صورت گرفت و این انشعاب اینگونه دانشجویان را بطرف چین و مائوئیسم سوق داد . ولی در آن سال این دانشجویان یک حالت دودلی داشتند و این وضع بما اجازه میداد که حداقل استفاده را از رای‌های متزلزل آنها بکنیم . در آن سال بنی صدر برای اولین بار در کنگره لندن یا کنگره سوم شرکت داشت بعلت فعالیتی که در دانشگاه تهران کرده بود قدری ناشناخته شده بود . و چون در جبهه ملی ایران هم فعالیت کرده بود ، البته مایل بود که رئیس‌کنگره بشود . چون خودش را نماینده دانشجویان دانشگاه تهران معرفی میکرد . مغذلک مادرکیفیت این نمایندگی قدری شک داشتیم ، گرچه کاغذی هم همراه خودش آورده بود . اما بعلت اینکه جبهه ملی بود و تا این حد با او اطمینان داشتیم یک نوع ریاست افتخاری بدانشگاه تهران دادیم و خوب این در وجود این نماینده متجسم میشد ولی رئیس‌واقعی کنگره را که بایستی امور کنگره را بگرداندار بین خودمان گذاشتیم که آنسال حسن ماسالی بود . و با این ترتیب سرنوشت کنگره تاماً "از نظر رای بارعایت تمام موازین دمکراتی در اختیار ما بودکه جبهه ملی بودیم .

سؤال : ولی این اختیار که تا آخر ادامه پیدانکرد و کم کم وضع عوض شد .

آقای شاکری : بله ، بله این وضع البته تحول پیدا کرد .. درکنگره بعدما بقدرتی از تسلط خودمان برکنگره های کنفرانسیون مطمئن بودیم که شاید بعضی ها فکر میکردند یک دبیر غیر جبهه ملی هم بتواند در هیئت دبیران شرکت کند . این کنگره بعد ، کنگره کلن بود در آلمان ، یا کنگره اشتوتکارت ، به رحال تصور میکنم که درکنگرهء بعد هم ما این کار را نکردیم . اما درکنگرهای که بلا فاصله بعد تشکیل شد یعنی درکنگره پنجم ما با این نتیجه رسیدیم . در این زمان گرایش مائوئیست دانشجویان که از حزب توده جدا شده بود ، موضع گیری کاملاً "قاطع و شدید در مقابل حزب توده و دولت شوروی در ایران میکرد . از این جهت از بسیاری جهات تمایلاتش بمانزدیک شده بود . البته ما تمایلات آنها را نسبت به چین همچنان مثل قدیم نمی پسندیدیم ، معذلک چون در بسیاری از زمینه های ملی مواضعی شبیه ما داشتند ، قدری بیشتر از گذشته توانستند اعتماد مارا جلب بکنند و از آن جایی که مخالفی بوضوع و آراء خودمان در مجموع کنفرانسیون مطمئن بودیم برای اولین بار قبول کردیم که از آنها که یک اقلیت "لوایال" (Loyal) بنظر ما میرسیدند ، از آنها یکنفر در هیئت دبیران شرکت بکنند و هیئت دبیران چهار بهیک از ما و از آنها باشد . شخصی که در این هیئت دبیران ، از طرف آنها ، ما بپذیرفتیم نه که آنها بما بقبولانند ، پرویز نعمان بود که یک توده ای قدیمی بود . یک دانشجوی توده ای قدیمی بود ، آن موقع مائوئیست شده بود یکی از قدیمی ترین این گرایش افرادی که متمایل به مائوئیسم بود .. و در بین آنها بنظر از همه قابل اعتمادتر می‌آمد از نظر کاراکتر شخصی . و با این جهت ما این شخص را حاضر شدیم قبول کنیم . در آن زمان ، همکاری بین گرایش ما و گرایش رقیب ما که مائوئیست ها باشند بسیار شدید شده بود . اعتماد خیلی زیادی بین ماها بوجود آمده بود ، گرچه در زمینه سیاسی به رحال تمام فاصله ها محفوظ بود . و حزب توده و هوادارانش که بالاخره با وجود این انشعاب هنوز وجود داشتند و در بعضی از شهرها مثل شهر ونیز که در اطراف بخصوص قوی بودند در مجموع تبدیل به اقلیت بسیار ضعیف و ناچیزی شدند ، و شاید این رقابت با حزب توده باعث میشد که ما با اعتماد بیشتری از آنها استفاده کنیم . این اولین مرحله ای بود که در تحول رهبری کنفرانسیون بطرف یکنوع رهبری مختلط از تمایلات ملی و تمایلات چپ وابسته بوجود آمد . البته منظورم از چپ وابسته در اینجا این هست که این مائوئیست ها ، احساسات بسیار ملی شدیدی داشتند ولی از آنجایی که از نظر ایده ئولوژیک پیرو چین بودند ، بدون اینکه برای چین منافعی در ایران قائل باشند ، به رحال یکنوع وابستگی بین آنها و چین ایجاد میکرد . تحولاتی که بعداً "رخ داد" از نوع دیگری بود و مقداری از این تحولات از داخل خود جبهه ملی شروع شد . مقداری از این تمایلات هم از زمینه اجتماعی ایران سرچشمه گرفت . این عوامل دست بدست هم داد و ما را بزمانی رساند که رهبری کنفرانسیون کاملاً "رهبری تندرو و رادیکالی

شده بود که تا حد زیادی جنبهٔ کمونیستی هم بخودش گرفته بود..

سؤال : یعنی شما اول با اختیار خودتان ماؤئوئیست‌ها را وارد هیئت‌دبیران کردید بعد کم کم آنها مسلط شدند و دیگر اختیار از دست شما رفت ؟

آقای شاکری : اختیار باین علت از دست ما نرفت . علت اینکه اختیار از دست ما تا حدی رفت و وقتی می‌گوییم "ما" باید روش کنم که این "ما" کیست چون آن تمایلاتی که در سابق این نقش را بازی می‌کرد رفته خودشان حل شدند . نه اینکه آنها وجود داشته باشند و اختیار از دستشان خارج بشود بلکه خود این تمایل رفته حل شد باین شکل که جبهه ملی اروپا که سازمان نیرومندی بود در مقیاس دانشجویی ، در ابتدا از چند زمینه مثبت مهم برخوردار بود . مهمنترین این زمینه‌ها نقش‌یا وضع خود جبهه ملی در ایران بود . تاموقعي که جبهه ملی بعنوان یک سازمان یا یک جریان یا یک نهضت در صحنهٔ سیاسی ایران حضور داشت یعنی در دوران حکومت امینی بعنوان مثال ، و چشم انداز یک مبارزه سیاسی داخل کشور به رهبری جبهه ملی وجود داشت ، در خارج از کشور ، اعضاٰ جبهه ملی و سازمان‌های جبهه ملی یک چشم انداز سیاسی داشتند . یعنی خودشان را بعنوان جزئی از جریان داخل ایران موظف میدیدند که به مبارزات آنها کمک کنند . بنابراین بدنبال هر صدائی نمی‌رفتند . بعدها زیینکه سروصدای جبهه ملی در ایران خواهد بود از ۱۵ خرداد و رفرازندم ششم بهمن و مکاتباتی که بین شورای جبهه ملی و دکتر مصدق رخ داد و مکاتبات نهائی که منجر به کناره گیری شورای جبهه ملی و شخص الله‌یار صالح شد . جبهه ملی خارج از کشور یک بازوی بود که بدون بدن یا بدون سرکار می‌کرد . البته سران این جبهه ملی اروپا که من جزو آنها بودم دارای نظریات و افکار خودشان بودند ولی بهر حال آنها نمی‌توانستند دارای یک "پرسپکتیو" در مقیاس ملی باشند و پیشنهادی بملت ایران بدهند . نه پیشنهاد راهی، نه پیشنهاد دولتی . از طرف دیگر بعد از ۱۵ خرداد ، بطورکلی چهرهٔ صحنه سیاسی ایران عوض شد ، بخصوص برای جوانها ، که بی‌صبر و پرشور بودند . جوانهایی که بین بیست سال و سی سال در آن زمان داشتند یا بین بیست و سی و ینسال داشتند و سابقه فعالیت سیاسی داشتند و ۱۵ خرداد برایشان یک "کوداره" (Coup d'arrêt) بود، بقول فرانسویها ، یعنی میدیدند که بعد از این همه مبارزات سیاسی که تا آن زمان بهر شکل صورت می‌گرفته غیرممکن شده ، اینطور تعبیر و تفسیر می‌کردند وارد مرحلهٔ جدیدی از تفکر خودشان شدند ، و تحت تأثیر بعضی از جریانات موفق یا پرسو صدای آن زمان دنیا ، یعنی انقلاب الجزایر و انقلاب کوبا ، باین فکر افتادند که راه فعالیت سیاسی مجدد در ایران ، جز از راه قهرآمیز از همه طرف بسته است . یعنی آنها بتدریج

برا یشان انقلاب کوبا و انقلاب الجزایر تبدیل به یک مدل نمیشد . حالا چرا انقلاب کوبا و انقلاب الجزایر ونه انقلاب چین و انقلاب ویتنام یعنی جنگ داخلی ویتنام و غیره بخاطر اینکه انقلاب کوبا در آن زمان هنوز یک انقلاب کمونیستی محسوب نمیشد بنا بر این میتوانست حتی برای جوانهای ملی هم یک مدل خوبی باشد . میگفتند خوب یک انقلاب مسلحه است ولی لزوما " هر انقلاب مسلحه ای ... این نشان میدهد که هر انقلاب مسلحه ای لزوما " نه کمونیستی است ونه دارای رهبری کمونیستی است . این انقلاب الجزایر حتی این را بطور مسلم ترسان میداد . معتقد بودند که انقلاب الجزایر علیه استعمار فرانسه کاملاً ملی واستقلال طلبانه است مسلحه است بدون اینکه در رهبری آن یک کمونیست وجود داشته باشد . این برای مایک " پرسپکتیو " جدیدی را باز میکرد . ما با این نتیجه رسیده بودیم که از رهبران ملی سال دیده ما شاید دیگر کاری ساخته نباشد در مقابل اختناقی که جدیدا " بوجود آمده و آنها از زبان اللهیار صالح و بعضی از رجال دیگر گفته بودند که باید کنار نشست و منتظر آینده شد . خوب ، فرمولی که در آن زمان زیاد طرح میشد یکی از جملات اللهیار صالح بود ، سیاست صبر و انتظار " نام داشت . جوانها خیلی مشکل میتوانستند به چنین سیاستی قانع بشوند و راضی بشوند . درنتیجه با توجه بآن مدلها و وضع افق کاملاً " بسته ایران ، با این فکر افتادند که ماهم شاید بتوانیم از آن راه برویم و اصلاً " جز این راهی وجود ندارد . درنتیجه در خارج از ایران و در داخل ایران ، گروهها و گرایش‌های مختلفی بوجود آمدند که هریک مستقلان و بدون ارتباط با دیگران ، با این فکر افتاده بودند و قدمهای اولیه را در این راه برمیداشتند . یکی از این گرایش‌ها در داخل خود جبهه ملی اروپا بود . و این اصلاً " ارتباط به تمایلات کمونیستی بهیچوجه نداشت . ما انقلاب کوبا را دنبال میکردیم ، نطق‌های فیدل کاسترو را مطالعه میکردیم می‌پسندیدیم ، تحسین میکردیم ، بخصوص که فیدل کاسترو هم در اولین نطق بزرگش در سازمان ملل متحد از دکتر مصدق با تجلیل نامبرده بود و بعد با حزب کمونیست کوبا هم ... با اولین کوشش‌های حزب کمونیست کوبا برای دست‌انداختن با انقلاب ، برخورد جدی کرده بود ، درنتیجه با این فکر افتادیم که با کمک انقلابیون الجزایر یا انقلابیون کوبا ، شاید با متدهای آنها آشنا بشویم و بعد این متدها را وارد ایران بکنیم . از این جهت با دولت الجزایر روابط تماشیم . درست بخاطر ندارم که به دولت کوبا هم مراجعه کردیم یانه . تصور میکنم که مراجعه کرده باشیم و بی نتیجه مانده باشد . بدولت مصر هم البته مراجعه شده بود قبل از این تاریخ . ولی آن با " پرسپکتیوهای " دیگری بود . داستان تماش ما ، از داخل جبهه ملی اروپا با دولت ایجزایر داستان جداگانه و مفصلی است ولی در داخل جبهه ملی اروپا این گرایش ، یعنی این تصمیم متعلق به یک گروه کوچک بسته ای بود که با تمام اعضاء این تصمیم را در میان نگذاشته بودند چون معتقد

بودند که همه اعضای جبهه ملی اروپا در این راه قدم نخواهندگذاشت و در این زمان و در این تاریخ هنوز صلاح نمیدانستند همه در جریان باشند جون این تصمیمات بسیار سختی بود که لازم بود مخفیانه گرفته بشود ، فاش نشود ، به حال یک چنین تمایلی در جبهه ملی اروپا شروع شد و بعد از سرنگونی " بن بلا" که اولین کسی بود که روی خوش نشان داده بود به تقاضای ما ، این راه بسته شد . راه کمک الجزایر بسته شد . همزمان با مابعده از ذوستان جبهه ملی امریکا هم تماس هایی با دولت الجزایر گرفته بودند . و درین اینها همین آقای فرج الله اردلان که نام بردم در آن زمان در الجزایر زندگی میکرد یعنی آنجا رفته بود در تماس با دولت الجزایر برای برقراری زمینه های تربیت کومندوهای پارتیزانی وغیره . البته بعدها من همین سالها اخیر متوجه شدم که یک گرایش دیگری هم که در ارتباط با ابراهیم یزدی بوده باز با دولت الجزایر در تماس بوده . باحتمالی این دو گرایش در واقع یک گرایش بیشتر نبوده که از هم جدا شده بعده " . چون هردوی اینها یعنی هم اردلان و هم یزدی عضو جبهه ملی امریکا بودند و احتمالاً این تصمیمات را با هم گرفتند و بعدها از هم جدا شدند . ولی آن زمان من فقط از نام اردلان چون در الجزایر خودم رفتم و در آنجا اردلان را دیدم والبته با هم ارتباط غیر از این هم ارتباط داشتیم . پس جریانات موازی در خارج از کشور با این طرف سیر میکند . در داخل کشورهم هسته های کوچک جوانی که یا از جبهه ملی مشتق شده بود یا از تمایلات تودهای بوجود آمده بود ، تقریباً همزمان ، که شاید قدیمی ترین این هسته ها گروه جزئی باشد . به حال ذکر این جریانات موازی از این جهت هست که معلوم بشود که این یک زمینه اجتماعی بوده که عوامل زیادی در بین همه جوانهای ایرانی بطور مستقل از هم فراهم کرده بود . بعلت افق بسته سیاسی ایران . در مورد خاص جبهه ملی اروپا ، عملای این راه با سقوط " بن بلا" بسته شد و این " پرسپکتیو " بقول باز فرنگیها " میز آن ویله (Mise en Veillee) شد برای ما . وما در انتظار فرصت های دیگری بودیم که دنبال این چشم انداز بیفتیم . ولی همین بسته شدن افق ، و افتادن بفکر روش های قهرآمیز ، از یکطرف و اوج گرفتن جنبش " ماؤنیسی " با انقلاب فرهنگی چین در دنیا ، که به اروپا بشدت سرایت کرد ، بتمام دانشگاههای اروپا بهمه ملیت ها سرایت کرد ، و یک جنبش ماؤنیسی قوی ایرانی هم بوجود آورد ، روی جنبش دانشجویی ایرانی ، و بنابراین تمایلات چیزی که در داخل جبهه ملی وجود داشت بی تاثیر نماند . و بعد از این تمایلات بتدريج ، روز بروز بيشتر مذوب مارکسيسم شدند . اينهم خودش داستان مفصلی دارد ولی به حال تحت تاثير درگيري های فكري که با مارکسيست ها داشتند خودشان بطرف مارکسيسم ، بطرف یک نوعی مارکسيسم مستقبل از چين و شوروی مายل شدند . یعنی با این نتيجه رسیدند که عيب در خود مارکسيسم نیست عيب در پيروی از قدرتهای بزرگ است خواه چين باشد ، خواه شوروی و حتی خواه

کوبا . ولی خود مارکسیسم عیب ندارد . مارکسیسم یک متذ تفکر و آنالیز درباره تاریخ و انسان است ، پس ما این رادرمبارزه با آنها باید بگیریم . وارد شدن در این راه موجب میشد که بسیاری از آنها مارکسیست بشوند و بعد رفته رفته لینینست هم بشوند و بنابراین مارکسیست لینینست بشوند و از لحاظ طرز تفکر از جهات زیادی با آنها با مارکسیست لینینست های تیپ شوروی و چین ، شبیه بشونند . و بنابراین آن چیزی که در رهبری کنفراسیون اثربداشت در کشاندن رهبری کنفراسیون بطرف یک گرایش کمونیستی شدید ، از داخل خود چیزه ملی اروپا بیشتر نقش بازی کرد تا از خارج و از همکاری که با گرایش مائوئیست صورت گرفت . ولی در اینجا یک عامل دیگری وجود دارد که من فکر میکنم نقش اصلی را آن عامل بازی کرده که این را بعد میتوانم برایتان توضیح بدهم .

سؤال : بفرمائید .

آقای شاکری : بله در آخرین سالهایی که من در کنگره کنفراسیون شرکت میکردم ، با اعضای کنفراسیون که از شهرهای مختلفی به کنگره میآمدند روبرو میشدم ، بتدریج متوجه تغییر عمیقی در روحیه دانشجویان جوان ایرانی میشدم که بتازگی از ایران آمده بودند و بسرعت وارد فعالیت دانشجویی شده بودند و به این کنگره ها میآمدند . و اولاً " تعداد کسانی که در کنگره ها شرکت میکردند هر سال رو به افزایش میگذاشت و بطوریکه در بعضی از کنگره های آخری که من شرکت کردم ۸۰۰ یا هزار نفر شرکت میکردند ، نه بعنوان نماینده ، بلکه بعنوان ناظر و تماشاجی . (پایان نوار یکب)

شروع نوار ۲

از تغییری که در روحیه دانشجویان ایرانی در آخرین کنگره های کنفراسیون مشاهده میشد صحبت میکردم ، و همچنین از تعداد روزافزون دانشجویانی که در کنگره ها شرکت میکردند . در آخرین کنگره که من بخاطر دارم تصور میکنم هزار نفر بعنوان ناظر و تماشاجی علاوه بر نماینده ای که تعداد آنها از ۶۰ هفتاد نفر تجاوز نمیکرد شرکت داشتند . این تعداد خودش گویای این بود که تعداد دانشجویانی که به جنبش دانشجویی رو میآوردند دائماً رو با فزايش بود . آمار آن سالهای نشان میداد که تعداد دانشجویان ایرانی خارج چندین برابر سالهایی شده که کنفراسیون بوجود آمده بود . آمار دقیق آن سالهای الان دقیقاً از حافظه نمیتوانم ذکر بکنم ، یعنی سالهای ابتدای تشکیل کنفراسیون را ، ولی در سالهای آخر وقتی ما آمار را باهم مقایسه میکردیم نسبتی از نوع ۶ ، ۸ یا ده برابر در میان بود . خوب این مسئله کمی نقش مهمی

میتوانست بازی بکند و گویای پدیده های دیگری بود که در ایران رخ داده بود . اما مسئله؛ کیفی مهمتر بود ، تغییری که در کیفیت روحیه دانشجویان ایرانی رخ داده بود ، در این بود که ، نسلی که کنگره؛ اول کنفرانسیون را تشکیل دادواحدهای کنفرانسیون را پایه گذاری کرد نسلی بود که اهل " دیالوگ " (Dialogue) بود . در ابتدای این صحبت‌ها وقتی من از شرکت خودم در اولین جلسات انجمن دانشجویان ایرانی در لوزان در سوئیس صحبت‌کردم گفتم که یک نوع تمایلات سیاسی کم و بیش پنهان یا آشکار وجود داشت ولی ابداً " این تمایلات سیاسی موجب عدم رفاقت و دوستی و معاشرت بین صاحبان آنها نمیشد . بطوریکه اصلاً " گاهی این تمایلات احساس نمیشد . لااقل تضاد آنها اصلاً " احساس نمیشد . در کنگره اول کنفرانسیون در لندن و کنگره فدرانسیون هائی که کنفرانسیون را ایجاد کردند ، در این فدرانسیونها و در آن کنگره اول کنفرانسیون ، باز این تمایلات وجود داشت ولیکن با همکاری هم کنفرانسیون را توانستند بوجود بیاورند چون باهم سازگاری میکردند و " دیالوگ " و بحث میکردند . در کنگره؛ اول کنفرانسیون جهانی در پاریس که گفتمن بین ما و توده ایها بشدت اختلاف رخ داد و ما ازهم جدا شدیم بعداز یکسال کشمکش و مبارزه متقابل ، سرانجام هواداران حزب توده ، که همه هم هوادار آنها نبودند ، ولی تحت تاثیر آنها بودند قبول کردند که به کنگره لوزان بیایند و در آن شرکت بکنند یعنی بعارت دیگر در تمام طول آن سال ، با وجودیکه تضاد شدیدی حکم‌فرما بسود ولی یکنوع " دیالوگ " بین ما برقرار بود . چیزیکه در سالهای آخر کنفرانسیون ، یعنی کنگره شانزدهم که من آخرین کنگره‌ای که بچشم دیدم کنگره؛ شانزدهم بسود ، در واقع هم آخرین کنگره بود ، بچشم میخورد این بود که تمایلات مختلفی کشیده در کنفرانسیون وجود داشتند ، اینها قدرت دیالوگ باهم را به شدت از دست داده بودند . و این حالت جدید بصورت یک روحیه؛ سکتاریست " (Sectarist) بسیار تنگ نظرانه بچشم میخورد ، در بین جوانترین دانشجویان . این دانشجویان در واقع درجو خارج از کشور ساخته نشده بودند مثل ما که در جوانی بخارج آمده بودیم ، آنها هم دوره؛ جوانیشان را در دبیرستانها و در محیط جوانی و دانشجوی ایران گذرانده بودند . این روحیه؛ جدید " سکتاریست " و بسته که نسبت به دیالوگ اکراه داشت در واقع من اینطور احساس میکردم در آن سالها که محصول جو سیاسی ایران است . در واقع وقتی باین موضوع فکر میکردم متوجه میشدم که نسلی که بنیان گزار کنفرانسیون وجبهه ملی خارج از کشور بود ، نسلی بود که دوران دانشآموزی خودش را قبل از کودتای ۲۸ مرداد طی کرده بود . و چه در دوره؛ دو سال ، دو سال و نیم حکومت دکتر مصدق و چه حتی قبل از دوره؛ دکتر مصدق ، یعنی در ۱۲ سال بین شهریور ۱۳۴۲ و ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ یعنی در آن ۱۲ سال که مردم ایران فرصت داشتند در یک جو دمکراتی تربیت بشوند و مبارزه اجتماعی و زندگی سیاسی بکنند ، در این جو ، این نسلهای جوان هم

تربیت شده بودند . اینها دیالوگ و راه برخورد آراء و عقایدو ضرورت اینرانه فقط با دگرفته بودند، بلکه در واقع جزو وجود خودشان کرده بودند . درحالیکه نسلهایی که در سالهای آخر کنفراسیون بخارج می آمدند یعنی درسال ۱۹۷۲ - ۷۳ تا ۷۸ که انقلاب در ایران شد در این ۸ سال بین ۷۰ و ۷۸ ، نسل هایی بودند که غالباً "حتی بعداز ۲۸ مرداد متولد شده بودند . یعنی کودکان ایرانی که بعداز ۱۳۴۲ متولد شده بودند یا ۱۹۵۳ در ۱۹۷۲ بیست ساله شده بودند و پا بدانشگاههای ایران یا خارج گذاشته بودند . اینها افرادیکه بودند که هیچگاه در ایران روی هیچ دیالوگ دموکراتیک سیاسی را ندیده بودند که این فضیلت را یادبگیرند با آن عادت بکنند و آنرا بپسندند و در خودشان پرورش بدهند . اگر درین آنها افرادی دیده میشدند که دیالوگ را دوست داشتند حاضر بودند که بیک صحبت مخالف گوش بکنند با صبر و حوصله و آنرا تحلیل بکنند در باره آن فکر بکنند و بعداً " مطالعه بکنند و بعداز همه این مقدمات یا قبول بکنند یاری بکنند ، اینها حالت های کاملاً استثنائی بودند و اکثریت با افرادی بود که با این مسائل هیچگونه آشنایی نداشتند ، ضمن اینکه اساساً با فرهنگ ملی خودشان هم روز بروز بیگانه تر میشدند . این پدیده در بین توده های جوان کنفراسیون بشدت محسوس بود . و رشد تمایلات کمونیستی توتالیتر یا بعبارت دیگر استالینیستی در پایه های کنفراسیون و پیدایش گروههای سیاسی متمایل به این طرز تفکر که روز بروز تعداد آنها هم اضافه میشد تحت عنوانی مختلف پیدا میشد ، اینها از طرفی بشدت تحت تاثیر این زمینه اجتماعی جوانان ایرانی بود ، از طرف دیگر هم گفت که عامل جهانی مأوثیسم که در سالهای ۶۶ خیلی دنیارا تحت تاثیر قرار داده بود یعنی جوانهای دنیا را تحت تاثیر قرار داده بود ، این عامل از خارج کمک نمیکرد ، این دو عامل بهم برخورد کرد و در سال ۱۹۷۰ میشود گفت که یک دانشجوی ایرانی وقتی از ایران خارج میشد خیلی بسرعت میتوانست مأوثیست بشود و اینجا منظور ازمأوثیست لزوماً " علاقه با فکار مأوثیست بلکه بخصوص بگروه سیاسی کوچک یا بزرگی به پیوندد که تمایلات استالینیستی و تنگ نظری " سکتا ریستی " داشت . یعنی روحیه دانشجویان ایرانی برای پذیرش ... چنین طرز تفکری خیلی خیلی آماده بود . گروههایی که تشکیل شده بودند در این زمان ، یکی از این گروهها که خیلی بعدها توسعه پیدا کرد و در کنگره های کنفراسیون هرسال نمایندگان بیشتری از این تمایل میآمد یکی گروه اتحادیه کمونیست ها بود که گویا در شهرهای دانشگاه کالیفرنیا بوجود آمده بود، دانشگاه برکلی یا سانفرانسیسکو . و اولین گروه کوچکی که این گروه را بوجود آورده از اعضای جبهه ملی کالیفرنیا بودند . این اعضای جبهه ملی کالیفرنیا از اعضای جدید و جوانی بودند که تربیت جبهه ملی قدیمی دوره مصدق و قبل از آنرا نداشتند . یعنی اینها در خارج جذب شده بودند بطرف جبهه ملی خوب بدون اینکه دقیقاً " فلسفه آنرا بفهمند بعد که جذب شده بودند بعداز مدتی

یک قطب جاذبه قوی تری را دیده بودند ، آن جلبشان کرده بود . اینها خودشان بعدا " یک گروه کمونیستی خیلی فعالی شدند و در آمریکا تعداد زیادی هوا دارپیسا کردند در انجمان های دانشجویی و فعالانه شرکت میکردند ، بطوریکه توانستند رای بیاوردند و هرسال عدهء بیشتری نماینده به کنگره های کنفردراسیون میفرستادند و من تصور میکنم که در آخرین کنگره ای که من شرکت داشتم یعنی کنگره " شانزدهم ، یکی از قوی ترین فراکسیون های کنگره بودند و رهبران اینها که دانشجویان متعصب بسیار فعال و خشکی بودند در کنگره نقش خیلی فعال و پر سرو صدا و جنجالی بسازی میکردند . یکی از آنها محمد امینی نام داشت که پسر نصرت الله امینی بود و پدرش خیلی از دست او ناراحت بود و بعدها من شنیدم که حتی از این افکارش کاملا" دست کشیده و فعالیت های کاملا" شخصی میکند ولی خوب آن چو آن سالها ایجاب میکرد که خیلی از دانشجویان با این راهها کشیده بشوند . بنابراین این زمینه کلی جامعه ایران بود که در اشراختناق بیست و چند ساله جوانهای ایرانی را دچار این حالت میکرد و این زمینه را در ذهن شان بوجود میآورد که آمادهء پذیرش این افکار در خارج میشدند، خوب از طرفی پس چو کلی سیاسی و اجتماعی جوانان ایران ، از طرفی چو بین المللی و توسعهء افکار استالینستی از طریق ماؤسیسم در سالهای ۶۰ و ۷۰ واوایل سالهای ۷۵ و از طرفی بوجود آمدن یک هسته متمایل به مارکسیسم لئینسیم در داخل خود جبهه ملی خارج از کشور اینها سه عامل بودند که در رهبری کنفردراسیون از زوایای مختلف تاثیر میگذاشتند و رهبری کنفردراسیون را بطرف یک حالت کمونیستی ولی کمونیستی غیر وابسته گرایش دادند . چون آن عده از رهبران جبهه ملی خارج از کشور که بعدها در رهبری جبهه ملی خارج قرار گرفتند و خیلی فعال بودند، و کاملا" تمايلات کمونیستی پیدا کرده بودند ، آنها یک گروه مخفی بوجود آورده بودند در داخل جبهه ملی که ما از آن اطلاع نداشتیم ، نام این گروه را بعدها گذاشتند گروه وحدت کمونیستی ، این گروه رسما" با استالین و استالینسیم مخالف بود گرچه متدهای خودش رفته مثل هر کمونیستی تبدیل بیک نوع متده استالینی شد . این گروه با مجاهدین خلق که تازه فعالیت خودشان را در ایران شروع کرده بودند و گسترش میدادند ارتباط برقرار کرد ، بطور مخفی . بعد با فدائیان خلق ارتباط برقرار کرد، این گروه در رهبری جبهه ملی خارج قرار داشت درنتیجهن بما تلقیس میکرد که نه فقط با مجاهدین خلق و فدائیان خلق همکاری بکنیم ، بلکه حتی با آنها یک نوعی بیشتر از ائتلاف، یک نوع یگانگی پیدا بکنیم وحدت پیدا بکنیم . زمانیکه او این بار این پیشنهادات با من در میان گذاشتند شد ، من مخالفت شدید کردم و هر بار که در میان گذاشتند گاه در جلسات کوچک و گاه در جلسات بزرگ ، همیشه بشدت مخالفت کردم نه اینکه برای این گروهها هیچگونه سمتی نداشت ، درابتدا

من برای مجاہدین و برای فدائیان یکنوع سمتی داشتم ولی بعدها که متوجه شدم که تمايلات استالینستی در آنها قوی‌بود، بشدت نسبت با یینها محتاط شدم ولی این گروه مخفی که در بین ما بوجود آمده بود علیرغم موافقت‌ها و مخالفت‌هایی که با این پیشنهاد اتفاق نداشت تماشای خودشان را گرفته بودند و بدون اینکه جبهه ملی اروپا و امریکا خبر داشته باشند یعنی اعضای قدیمی و اعضای خیالی جوان خبر داشته باشند اینها قراردادها را با فدائیان خلق در ایران بسته بودند که بعدها در بعضی از اسنادی که خودشان منتشر کرده بودند تاحدزیادی فاش شد و آن این بود که با مجاہدین همکاری‌ها کرده بودند ولی بجای نرسیده بودزیاد، با فدائیان باین نتیجه رسیده بودند که بعضی از آنها در بیانند یعنی این گروه وحدت‌کمونیستی اعضای خودش را مکلف کرده بود که عضو فدائیان خلق بشوند. منتهی اینها در خارج بودند. بعد به فدائیان خلق پیشنهاد کرده بودند که جبهه ملی را منحل کنند. یعنی خودشان گفته بودند که ما حاضریم جبهه ملی را منحل بکنیم، همه اعضای ما عضو شما بشوند یا هر کدامشان که مایل هستند. فدائیان خلق این راه را نه پسندیده بودند و آنها گفته بودند که شما بهتر است که جبهه ملی را حفظ بکنید و ما بعنوان یک پوشش از آن استفاده می‌کنیم و اینها این راه را اجراء کرده بودند.

سؤال : اینها کی‌ها بودند میتوانند اسمشان را بگوئید.

آقای شاکری : حالا اینها را چند نفرشان را اسم می‌برم. در راس این افراد آقای دکتر خسرو پارسا قرارداد است که دکتر خسرو پارسا در امریکا تحصیل کرده بود یعنی در ایران طبخوانده بود و بعد در امریکا به تحصیلات پزشکیش ادامه داده بود در رشته جراحی اعصاب، و خویشاوندی خیلی خیلی نزدیکی هم با دکتر شایگان داشت. بعداز دکتر پارسا در امریکا خسرو کلانتری بود که خیلی با دکتر پارسا نزدیک و دوست بود والبته از امریکا خراج شده بود به اروپا آمده بود و مادر اروپا اورا یکی از اعضای خیلی فعال و خیلی سمتیک جبهه ملی میدانستیم. فعالترین عناصرشان در اروپا این دونفر بودند که از آمریکا آمدند یعنی خسرو کلانتری در همان سالهای ۶۸ - ۶۹ هفتاد آمد و خسرو پارسا یکی دو سال بعد. در اروپا اینها موفق شده بودند با چندتا از فعالیین جبهه ملی اروپا مخفیانه توافق بکنند برای ایجاد آن گروهی که نام بردم، که از جمله اینها حسن ماسالی بود، کامبیز روستا بود. در امریکا فعالیین دیگری هم داشتند که فقط از دور فعالیت می‌کردند و یکی از آنها دکتر خونساری نام داشت و یکی از آنها یکی از پسرهای دکتر شایگان بود، احمد شایگان که الان در ایران مثل اینکه در زندان هست، خوب بنا براین در امریکا و

اروپا عده ای را گردآورده بودند از اعضای ساده تر یعنی از کادرهای ساده ترجیبه ملی اروپا هم خیلی عضو گرفته بودند ولی همه اینها مخفی بود . گفتم که اینها با فدائیان به چه توافقی رسیده بودند بنابراین از بعدها زاین توافق اینها از جبهه ملی، اصلاً "بعنوان جبهه ملی خارج" که امریکا داشت و اروپا داشت و شاهدای هم درخاور میانه با اصطلاح تاسیس کرده بودند، از این مجموعه بعنوان یک پوشش برای فعالیتهای خودشان استفاده میکردند و بسیاری از آن بخش از اعضای جبهه ملی اروپا یا امریکا که اینها فکر میکردند بانظریا تسان موافق نیست از کار خودشان بی خبرنگه داشته بودند چون میدانستند اینها مخالفت شدید خواهند کرد .. با این ترتیب ..

سؤال : یعنی شما هیچ خبرنداشتید ؟

آقای شاکری : من ، بله من هیچ خبرنداشتیم وعده ای دیگر هم هیچ خبرنداشتیم. این عده در بسیاری از فعالیت‌ها در خارج از کشور شرکت کردند . از دولت عراق کمک مالی هنگفتی دریافت میکردند . از دولت لیبی کمک مالی هنگفتی دریافت میکردند. در عراق رادیوئی تاسیس کرده بودند . و این هم جزو کمکهای دولت عراق بودو بعد یک گروهی را سعی کردند تربیت کنند که جنگهای ... مسلح ... اانه بتوانند بکنند گروه خیلی کوچکی را به ظفار فرستادند برای همکاری با جنبش مسلح ظفار . و یکی از اعضای این گروه بعداً " که این مسائل فاش شد و علیه رهبری این گروه طفیان شد، جریان رفتن خودش را به ظفار برای ما توضیح داد ، که این فرد الان در یکی از کشورهای اروپا پناهندۀ سیاسی است . بعد از چند سال از فعالیت‌های این گروه، بین رهبری این گروه اختلاف شدید رخ داد و از آنجایی که عده ای از اعضای این گروه تحت فشار شدید رهبری بودند ولی جرات نمیکردند شکایت بکنند وقتی رهبری دچار اختلاف شد ، شاید اینهم فرصتی بود برای اعضای ساده تر که نارضایتی خودشان را بروز بدھند . درنتیجه یک ولوله‌ای بوجود آمد که سرو صدای این قضیه بگوش منم رسید ، وعده زیادی تقاضای تشکیل یک جلسه، کنگره مانند جبهه ملی را میکردند که با این مسائل رسیدگی بکند .

سؤال : در چه سالی بود این ؟

آقای شاکری : این در سال ... در سالی بود که ... این جلسه درست در سالی تشکیل شد که سه تن از سران جبهه ملی هم نامه سرگشاده‌ای بشاه نوشتهند وزیر آنرا امضا کردند . این دو واقعه تصادفاً " با هم همزمان بود . ولی این تقاضا زمانی کاملاً تصادفی است . چون موقعی که این نامه منتشر شد و بخارج رسید این گروه علیه نامه

شیدا" شروع به تبلیغات کردند . و در بین اعضاى جبهه ملی عده‌ای شروع کردند به دفاع از این نامه رهبران جبهه ملی . ماکه جزو مدافعين آن نامه بودیم ، از طرف این آقایان مورد اتهام قرار گرفتیم که زدو بند و بندو بستی با رهبران جبهه ملی در داخل داریم درحالیکه خوب ، بفرض هم که میداشتیم عیبی نداشت ولی خوب ما هیچ ارتباطی نداشتیم و نداشتیم ارتباط خیلی بد بود . بعدها دیدیم که این نبودن ارتباط ، صدمات بزرگی زد به مجموعه جنبش درایران و در جایش البته وقتی فرصت شد من با این موضوع اشاره میکنم . ما بدون اینکه ارتباطی داشته باشیم از نظریات سه تن یعنی دکتر سنجابی ، دکتر بختیار ، و داریوش فروهر که در آن نامه بیان شده بود دفاع کردیم . من شخصا " یک لایحه در دفاع از آن نامه نوشتم که در آن جلسه بزرگ ما پخش شد و آن را امروز هنوز دارم ، خوب در آن جلسه شاید ۵۰ نفر شرکت داشتند . این ۵۰ نفر فعالین که از جوانترین فعالین تا قدیمی ترین فعالین مثل من در آن وجود داشت ، اکثرا " علیه این گروه فعال رهبری " دو فاکتو " یک نوع طغيان و قيام کرده بودند و در واقع آنها را محاكمه کردند اين گروه رهبری خيلی بسختی خواست از خودش دفاع بکند با متهم کردن مخالفينش . شخص من بشدت مورد حمله قرار گرفتم با انواع و اقسام ، نميشود گفت اتهامات ولی به رحالت انواع و اقسام اسنادات با این معنا که ما با این علت مخالفت میکنیم که آدمهای " پاسيفی " (Passif) شدیم و حاضر به مبارزه نیستیم ، بنابراین راه آنها را محکوم میکنیم یعنی تم حمله شان این بود . ولی مجموعه آنها در واقع رد کرد ، آنها در آن جلسه و جلسه بعدکه یکماه یا دو ماه بعد باز بدرخواست شرکت کنندگان تشکیل شد ، پیشنهاد اتحال جبهه ملی را میکردند . اکثریت شرکت کنندگان با این پیشنهاد مخالفت میکردند ما همه مخالفت میکردیم ولی در عین حال ما موفق نشدیم جبهه ملی را بعنوان یک سازمان در آن زمان حفظ بکنیم . علت اینکه موفق نشدیم اینکار را بکنیم این بود که بعضی از ما اساسا " نسبت بهمۀ سازمانهای سیاسی و به ارگانيزاسيون سیاسی بدین شده بودیم و فکر میکردیم هر ارگانيزاسيوني انسان هارا تبدیل به موجودات از خود بیگانه میکند . یک چنین تفکر در آن زمان خیلی شدید در بین ما رواج پیدا کرده بود و خود منهم یکی از عوامل این تفکر بودم . با این جهت آنها که از مخالفی خواستند که ، ما بعنوان پایه گذاران جبهه ملی اروپا و مسئول و بعنوان کسانی که هنوز سمت های مسئول داشتیم ، اگرچه از آن سمت استفاده نمیکردیم ، بعنوان مسئول ، حیات ، جبهه ملی را ادامه بدهیم و حفظ بکنیم . ومن شخصا " خودداری کردم از قبول این مسئولیت در آن زمان . تصور میکنم که نامه ۱۹۷۷ بود که نامه آن سه نفر منتشر شده بود این تاریخ هم همزمان بود . ما از اینکار خودداری کردیم و در واقع آنها موفق نشدند رسما " جبهه ملی را منحل بکنند ، آنها از ما جدا شدند . رفتند بطور جداگانه فعالیتهای

خودشان را ادامه دادند و این مجموعه فعالیت‌ها از آنها خودشان را کنار کشیدند. در واقع ما بدو قسمت تقسیم شده بودیم . ما که جدا شده بودیم کاری هم نمیکردیم، یعنی سازمان دیگر نداشتیم و فقط یک مقدار روابط دوستانه دور ادور بین خودمان داشتیم و تبادل اطلاعات می‌کردیم . آنها فعال بودند انتشاراتی داشتند و علیه‌ما و تما‌یلات دیگر مبارزه می‌کردند ، با فدائیان خلق هم تا آن زمان تماس داشتند ولی با آنها هم روز بروز اختلاف پیدا می‌کردند اختلافاتشان با آنها شدید شده بود . درنتیجه رفته رفته تبدیل به یک " سکت " (Secte) کوچک ولی سرسختی می‌شدند . ما خیلی طول نکشید که بفکر این افتادیم که رفته رفته دورهم جمع بشویم و از نو سازمان جیوه ملی را احیاء بکنیم . این جریان خیلی بکنده پیش‌میرفت و دومین یا سومین جلسه ای که ما موفق شدیم در آلمان با این منظور تشکیل بدهیم که از شهرهای مختلف در آن شرکت بکنیم مصادف بود با اوج جریانات انقلاب در ایران ، یعنی اوایل سال ۱۹۷۸ تصور می‌کنم یعنی سالی که در پائیز خمینی به پاریس آمد . بنابراین فعالیت‌ما برای احیای جبهه ملی اروپا تحت تاثیر جریانات ایران بشدت قرار می‌گرفت و ما دریک جومتلاطمی این کار را می‌کردیم و کارخیلی خوب پیش‌نمیرفت . حالا این جریان البته مربوط می‌شد به تاریخچه کنفراسیون و ارتباط جبهه ملی با کنفراسیون . خوب طبیعی است که وقتی جبهه ملی با این حالت در می‌آید در راس آن یک گروه مخفی کمونیستی قرار گرفته که جبهه ملی را ناگاهانه به رطرف می‌کشند و بعضی از افراد مثل من هم کاملاً خودمان را از مسئولیت رهبری کنار کشیده بودیم درنتیجه نه فقط نظرتی نداشتیم بلکه اطلاع هم نداشتیم از واقعیت موضوعات . طبیعی است که گراپش رهبری کنفراسیون بطرف یک خط مشی کمونیستی هم خیلی شدید می‌شد این بخصوص تحدت تاثیریک عامل دیگر هم بود و آن این بود که در واقع کنفراسیون یک سازمانی شده بود در این دوران بشدت سیاسی . در واقع مثل یک نوع حزب سیاسی متعلق به نسل جوان بود . نسل جوان دانشجو و خارج از کشور . یک حزب سیاسی با این خصوصیات خاص خودش . در عین حال این حزب سیاسی با این خصوصیات ، هیچ‌گونه چشم انداز سیاسی نداشت . یعنی .. حالا این حزب می‌خواهد چکار بکنند آنهم با یک مشت جوان . خوب بنا براین باید به جوانان و اعضاء و هوادارانش چشم انداز بدهد . برای اینکه چشم انداز بدهد ، ناچار بود که روز بروز چشم اندازهای عملی تر و تند تری ارائه بدهد تا باورش بکنند . این چشم انداز عملی و تند ، جز راه حل‌های قهر آمیز چیز دیگری نمی‌توانست باشد . در ایران جنبش فدائیان و مجاهدین بعلت بعضی از عملیات قهر آمیزی که کرده بودند ، بمبارزی و ترور و اینها و بخصوص کشته هایی که داده بودند یعنی بیشتر از اینکه کسی را بکشد خودشان کشته داده بودند خوب یک جو شهادت بوجود آورده بودوا حساسات را تحریک کرده بود .

کنفراسیون فعالیت‌های زیادی برای مبارزه با روشهای رژیم

علیه این جنبش‌های داخل برآه انداخته بود . همه‌ اینها ، این جنبش داخل را بشدت وارد ازها نجاشد و خارج ازکشور کرده بود با آن زمینه‌های قبلی که گفت درنتیجه بعلت احساساتی که وجود داشت نسبت با این جنبش داخلی کشور ، یک نوع مسابقه بین گروههای سیاسی که در رهبری کنفرانسیون شریک بودند درگرفته بود . مسابقه بر سر چه ؟ بر سر اینکه خودشان را با این گروههای داخل بیک نوعی نزدیکتر وانمود بکنند . این مسابقه با انواع و اقسام روشن‌ها ، به پیش‌میرفت ولی نتیجه‌ همه روشهای این بود که دانشجویان خارج ازکشور ، بدون اینکه بتوانند " پرسپکتیو " سیاسی معینی را برای خودشان بوجود بیاورند فقط یک نوع ستایش از راه قهرآمیز ، راه مسلحانه و غیره برتمام افکارشان مسلط شده بود . خوب این گروه کمونیستی که در داخل جبهه ملی بوجود آمده بود ، وقتی در این زمینه عمل میکرد طبیعتاً ، گرایش کنفرانسیون را بطرف خط مشی کمونیستی بشدت افزایش میداد . و این یک حالتی است که می‌بینیم کاملاً با تمام عوامل و زمینه‌های دورانی که کنفرانسیون در آن دوران تشکیل شده متفاوت است ، چه از نظر نیروی انسانی که در فعالیتش شریک هستند ، چه از نظر طرز تفکر رهبری ، چه از نظر انواع گروههایی که در آن شرکت دارند ، چه از نظر جنبش‌هایی که در داخل کشور ، جو سیاسی و جنبش‌هایی که در داخل کشور وجود دارد .

سؤال : اینها تعدادشان زیاد بود ، این گروه کمونیستی جبهه ملی ؟

آقای شاکری : تعداد آنها برای من هیچ وقت روشن نشد ، چون اعضا اینها مخفی بودند ولی ...

سؤال : اکثریت را داشتند ؟

آقای شاکری : نه ، نمی‌شود گفت اکثریت را داشتند . بخصوص موقعی که در جلسات بزرگ‌علی مجبور شدند با فعالیین جبهه ملی مقابله بکنند ، البته این در زمانی بود که طفیانی هم علیه شان صورت گرفته بود ، در آنجا کاملاً در اقلیت بودند . با اینکه عده‌ای راهم از آمریکا آورده بودند .

سؤال : و این درگیری بین رهبران ، خودشان هم ... گروههای کوچکتری را بوجود بود نیاورد در داخل خودشان ؟

آقای شاکری : در گیری بین رهبران آنها را بدوگره تقسیم کرد . و تقسیم شدن آنها بدو

گروه بدو " فراکسیون " البته خیلی بما کمک کرد که آنها را دچار یک شکست نسبی بکنیم . چون یکی از سرانشان که کامبیز روستا بود وقتی با خسرو پارسا و با مجمع رهبریشان بشدت درگیر شد ، بسراغ من آمد و بخشی از اختلافاتشان را طرح کرد . اختلاف عمیق را شاید طرح نکرد جزو اسرارشان بود و نمیتوانست شاید طرح بکند . ولی بخشی از اختلافاتشان را طرح کرد واصله " از خود موضوع پرده برداشت . البته قبل از اینکه این شخص پرده از این موضوع بردارد ، یکی دونفر از کسانی که از وضع اطلاع داشتند مسئله را با من همان ایام درمیان گذاشتند . یعنی پرده برداشته بودند از وجود این گروه و بسیاری از مسائلی که وجود این گروه بوجود آورده بود . ولی وقتی که کامبیز روستا آمد سراغ من و با من مسائل را مطرح کرد ، من متوجه شدم که خود رهبری بدو بخش دارد تقسیم میشود ، عملاً هم همینطور شد ولی خوب قسمت عمده این سرجنباشان گروه ، در یک بخش با قیماندند و کامبیز روستا تقریباً کسی را موفق نشد با خودش جدا بکند . مغذلک چون از اسرار رهبری اطلاع داشت ، در مبارزه ای که بین ما و آنها درگرفت ، کمکی بود برای ما تاحدی .

سوال : سر چه بود این اختلافشان ؟

آقای شاکری : الان من دقیقاً از جزئیات اختلافشان اطلاع ندارم . شاید این را بتوانم در گفتار دیگری اگر فرصت شد بیاد بیاورم ، برای اینکه میتوانم خاطراتم را در صحبت با دیگران روشن بکنم . الان دقیقاً اطلاع ندارم ولی بیاد میآورم که اولاً مقدار زیادی اختلافات شخصی بوده ، بعد اختلافاتی بوده بر سر اینکه چه کسانی باید با ایران بروند . بعضی از افراد را با ایران فرستاده بودند البته تا آنجائی که من الان بیادم است یکنفر با ایران رفته بود که در ایران سر به نیست شد . وهیچ وقت هم معلوم نشد ، چون دقیقاً لغت سر به نیست در باره اش صدق میکند . دقیقاً هیچ وقت معلوم نشد که چه برسش آمده بود ، این شخص یکی از دوستان خیلی قدیمی ما بود بنام منوچهر حامدی ، که از قدیمی ترین اعضای جبهه ملی اروپا بود ، و در این گروه شرکت کرده بود متأسفانه ، و چون بسیار فرد صمیمی بود در اعتقاد اش همیشه هر وقت چیزی را می پذیرفت ، با کمال صمیمیت می پذیرفت ، وقتی مسئله رفتمن با ایران مطرح شده با خطراتش و اینها ، گویا خیلی ساده از این موضوع استقبال کرد و با ایران رفت ، برای همکاری با فدائیان خلق در آن زمان ، ولی از آنجائی که آدمی بود بی نهایت دمکرات ، یعنی واقعاً بدموکراسی هم اعتقاد داشت و گویا تصویری هم که از این گروهها داشت کاملاً غلط بود و گمراه شده بود در واقع ، وقتی با ایران رفت باحتمال خیلی قوی به ماهیت اینها پی برده و این حدسی است که ما میزدیم بعدها ، و شاید آنها وجودش را تحمل نکردند و سر به نیستش کردند چون در تماش آثاری که

ساواک و تمام سرویس‌های دیگر دولتی از کشته شدگان قبل از انقلاب ثبت کرده بودند، هیچ‌جا نامی از منوچهر حامدی نبود . هیچ اثری از او پیدا نشد ، نه اثرجسمی نه نام و اثر اداری . بنا براین تنها فرضی که باقی میماند اینست که این را همان دوستان دوره برش سر به نیست کرده باشد و از او اثری نگذاشته باشد . چون یک مدتی هم ، یکی دوبار هم مکاتبه با خارج کرده بوده درابتدا ، بعدها هیچ مکاتبه‌ای هم نکرد . البته خوب این فرض از آنجایی بوجود آمد که ، میدانیم که فدائیان خلق در سالهای آخر رژیم شاه چند تن از اعضای خودشان را کشته بودند ، بطرق مختلف ، وقتی ساواک این اسناد را فاش کرد ، در خارج این دوستان ما ، بما اینطور وانمود کردند که اینها ساخته‌های ساواکند . اینها سناریوهایی است که ساواک ساخته فقط برای بدنام کردن اینها ، در آن موقع کاملاً "بسادگی نمیشده حکم کرد که این اتفاقات واقعیت دارد و ساخته ساواک نیست . ولی میشده ظن برد . و طولی نکشید که برای ما رفته فاش شد و بوسیله همان دوستان خودمان فاش شد که ، چون آنها از اسرار بیشتری اطلاع داشتند و بما خیلی کم میگفتند ، رفته رفته بما فاش شد که این واقعیت داشته ، اینها واقعاً دوستان خودشان را کشته بودند ، و به این دلیل برای ما خیلی طبیعی بود که یکی از دوستان مارا هم کشته باشد ، سر به نیست کرده باشد ، بخصوص که از آنها نبوده و با روحیه شان هم مخالف بوده . بنا براین مارا از موضوع یک کمی دور کرد ، اختلافاتی که در بین رهبری گروه وحدت کمونیستی ، که در داخل جبهه ملی بوجود آمده بود ، رخ داده بود ، پاره از آن اختلافات شخصی بود ، والبته عوامل دیگری هم بود که الان دقیقاً "بخاطرندارم . اختلافات مالی هم شاید بوده . چون کمک‌های مالی هنگفتی که از لیبی آن زمان دریافت میشده محتاج یک "ژستیون " (Gestion) صحیحی بوده که در یک گروه مرموز و سری معمولاً "صورت نمیگیرد و در این جور گروهها ، اداره امور مالی تحت تاثیر قدرت قرار میگیرد و تمرکز قدرت در دست اشخاص و فرآکسیونها ، و این میتواند موجب بروز اختلافات خیلی خطرناکی بشود .

سؤال : لیبی که کمک میکرد به کنفراسیون کمک میکرد یا بهمین گروه کمونیستی؟ یا بگروههای مختلف؟

آقای شاکری : نه خیر ، لیبی به کنفراسیون کمک نمیکرد . این گروه حتی به لیبی خودش را بعنوان یک گروه کمونیستی معرفی نکرده بوده . این گروه از لیبی کمک مالی برای جبهه ملی دریافت میکرد بدون اینکه جبهه ملی در جریان باشد ، البته این کمکها تا حدی فاش شده بود ، وجود این کمکها و اینکه بچه طرزی بمصرف میرسد و اینکه اصلاً "بمصرف یک گروه کمونیستی میرسد ، این فاش نشده بود . این موقعی

فاش شد که وجود خود این گروه کشف شد . و تحت عنوان جبهه ملی ، که بعدها جبهه الوطنی میگفتند و اینها جبهه الوطنی از ...، جبهه الوطن فی الشرق الاوسط یعنی از لیبی کمک میگرفتند . خوب این کمکها ، این منابع مالی میتوانست موجب اختلافات خیلی شدیدی بین سران بشود و از جزئیات آن اطلاع ندارم . حالانکته دیگری که در باره جبهه ملی اروپا ...، جبهه ملی خارج ازکشور ، و تاثیرش ، یا تاثیر موقعیتش در وقایع ۱۹۷۸ باید گفت ، اینست که ، گفتم قبل " رابطه ما با جبهه ملی ایران از همان سال ۱۹۶۳ ، ۶۴ بعد قطع شده بود . بعدها " یک فراکسیونی بوجود آورده بودند ، داخل جبهه ملی اروپا شدند ، ولی بعدها " یک فراکسیونی بوجود آورده بنا م جبهه ملی سوم ، که در آن قطب زاده هم بود ، در آن ابتدا ، و اینها بصورت بلوک از ماجدا شدند ، اینها با جبهه ملی داخل کشور ارتباط داشتند . یعنی با فراکسیون جبهه ملی سوم در ایران ارتباط خیلی نزدیک داشتند . قطب زاده بسا سران نهضت آزادی ارتباط داشت . بنی صربا بیشتر این آیت الله ها ارتباط داشت . و اینها کمکهای مالی زیادی از ایران دریافت میکردند . با این ترتیب اینها یک رابطه ای با واقعیت های ایران هم ، با واقعیت های سیاسی ایران هم داشتند . ما این رابطه را بکلی از دست داده بودیم .

سؤال : چرا از شما اینها جدا شدند ؟

آقای شاکری : آنها با این جهت از ما جدا شدند که ... علت جداشیان قدری مفصل و پیچیده است و میخواهم وارد آن بشویم ... در واقع وقتی مسئله جبهه ملی سوم در ایران مطرح شد و سران جبهه ملی ، سران قدیمی جبهه ملی ، بانتظاریه جبهه ملی سوم مخالفت کردند ، در داخل ایران یک انشعابی بوجود آمد ، بعضی ها راه جبهه ملی سوم را پسندیدند . و این ارتباط پیدا میکند ضمنا " با مکاتباتی که دکتر مصدق با شورای عالی جبهه ملی کرد . بهرحال بدون اینکه وارد ماهیت این اختلاف در ایران بشویم فعلا " ، این اختلاف در خارج هم نوعی منعکس شد و بعبارت دیگر سرایت کرد بخارج بشکل خاص خودش . در خارج چون ما ، آن زمان سازمان خیلی منظمی داشتیم ، بسادگی در این سازمان نمیشد نفوذ کرد . لازمه نفوذ در این سازمان و در دست گرفتن رهبریش یک کاری بود طولانی و مستلزم جلب اعتماد اعضای این سازمان بود . بنی صدر و فراکسیونش که قطب زاده هم جزو آن بود ، این سعی را از طریق مختلف کردن و موفق نشدند . وقتی موفق نشدند سعی کردند که ، با تز جبهه ملی سوم یک فراکسیون جدایگانه ای بوجود بیاورند . در واقع زمانیکه مسئله جبهه ملی سوم را در اینجا مطرح کردند در داخل ما یک فراکسیون به هوا داری از این تز بوجود آمد . وقتی این فراکسیون از گرفتن رهبری مایوس شد ، صلاح را در این دیدکه از ماجدا بشود . (پایان نوار ۲)

شروع نسوان ۲ ب

با این ترتیب درخارج یک گروه کوچکی بوجود آمده بود که با مخالف ملی و مذهبی داخل کشور ارتباط نسبته " منظمی داشت . این گروه درخارج ابتدا گروه بسیار محدود و ضعیفی بود ، ولی نقطه قدرتش در ارتباطی بود که با داخل داشت و منابع مالی که دریافت میکرد برای انتشارات و تبلیغات . این گروه دارای " پرسدورهای " (Procedure) دموکراتیکی که ماداشتیم، نبود . البته در اواخر صحبتم دیدیم که " پرسدورهای " دموکراتیک در داخل جبهه ملی ماهم بهم ریخته بودندرا و اخیر، بعلت وجود یک گروه مخفی . ولی بهر حال در ظاهر هیچ وقت کسی جرات اینکه این " پرسدورهای " دموکراتیک را انکار نکند ، رد نمیکرد . ولی در داخل آنها اساساً هیچ نوع " پرسدور " دموکراتیکی وجود نداشت . هرآدمی یک عده ای را بدور خودش جمع کرده بود . در سال ۱۹۷۷ یا ۷۸ وقتی نامه سه تن از رهبران جبهه ملی بخارج آمد ، این نامه بوسیله سلامتیان در پاریس پخش شد . سلامتیان در طی اقامتش تا آن زمان ، باما همکاری میکرد ولی در آن سال مدتی بودکه از ماجدا شده بود ، یعنی ما از سلامتیان جدا شده بودیم و اورا کنار گذاشته بودیم . به دلایلی که ذکر آن احتیاج به تفصیل دارد . بهر حال ، برای سلامتیان که بوسیله دوستانش کنار گذاشته شده بود و تا حدی متروک شده بود ، پخش این نامه ای که از ایران بدستش رسیده بود ، موقعیتی بود برای اینکه مجدداً نام خودش را مطرح نکند . در همین اثناء بود که گویا ، گفتم که از نظر تاریخ من مطمئن نیستم ، بعدها این را از خود دکتر بختیار شنیدم ، که دکتر بختیار برای یک سفر شغلی ، اجازه دریافت کرده بود که بتواند بخارج بیاید . دکتر بختیار وقتی بخارج آمد ، می‌آید و بکسانی مراجعه میکند که از قدیم آنها را در ایران میشناخته یعنی با مثال بنی صدر و سلامتیان ، که اینها را در دانشگاه تهران می‌شناخته ، و چون با و خبر میدهند که این دونفر با هم اختلاف دارند ، از قدیم البته اختلاف داشتند ، حتی از ایران ، ولی آن زمان اختلافشان خیلی شدید بوده در اروپا ، اینها را دعوت میکند به هتل خودش ، و از اینها میخواهد که اختلافشان را یک جوری حل نکند و با هم همکاری نکند . ظاهراً این کوشش دکتر بختیار قرین موفقیت بوده ، شاید عوامل دیگری هم کمک کرده ، ولی ما متوجه شدیم که بدون اینکه از این موضوع اطلاعی داشته باشیم ، یک زمانی متوجه شدیم که سلامتیان به بنی صدر نزدیک شده ، و همکاریها بین اینها شروع شده . وقتی اختلاف بین ما و سلامتیان بیشتر شد ، این همکاری سلامتیان با بنی صدر روز شدیدتر و بر جسته ترشد در حالیکه ما هیچگونه همکاری با بنی صدر نداشتم . همکاری بنی صدر و سلامتیان که از اینجا شروع شده بود در فعالیت‌های گروهی که بعداً " تاسیس شد ، و برای حقوق بشر فعالیت میکرد

ونام اصلی دراین گروه خانم خانلری بود ، دراین فعالیت‌های گروه حقوق بشر ، همکاریشان بازهم بیشتر شد . نتیجه امر این شد که وقتی خمینی به "نوفل لوشا تو" آمد ، و دکتر سنجابی به اروپا آمد برای رفتن به کنگره انتربنایونال سوسیالیست ، ولی در پاریس توقف کرد و عده‌ای در پاریس اورا از رفتن به کنگره انتربنایونال سوسیالیست منصرف کردند ، دربین این عده شاید سلامتیان هم‌این نقش را تا حدی بازی کرد ، سنجابی در پاریس ماند و بعد به ملاقات‌خمینی رفت . در ملاقات‌هایی که سنجابی با خمینی کرد و نتیجه‌ای که از این ملاقات‌ها بیرون آمدیعنی آن متن سه ماده‌ای که سنجابی امضاء کرده بود و به خمینی داد ، سلامتیان ، بنی صدر و عده‌ای دیگری نقش بسیار مهمی بازی کردند . ولی از این مهمتر اینست که سلامتیان و بنی صدر در همکاری با هم این نقش را بازی کردند و شاید جدا ازهم یا علیه‌هم هیچگاه با این موقعيت نمی‌رسیدند که سنجابی را اداره بکنند که نه تنها به ملاقات‌خمینی چندبار برود ، بلکه حتی آن متن بخصوص را امضاء بکند ، چون امضا این متن چند روز طول کشید و در مدتی که متن امضاء می‌شد ، ایام آخر اقامت سنجابی در پاریس ، دکتر سنجابی مقیم منزل سلامتیان بود ، آمد و رفت بین نوفل لوشا تو و آنجا نقش مهمی بازی می‌کرد . سلامتیان در این جریان نقش مهمی بازی می‌کرد و همکاری سلامتیان و بنی صدر نقش مهمی بازی می‌کرد . بعارت دیگر در آن زمان در پاریس یک نوع فراکسیون جبهه ملی با شرکت سلامتیان و بنی صدر بوجود آمده بود که بردن سنجابی را بزیر پرچم خمینی ، خیلی تشدید کرد ، خیلی با این حالت مساعدت کرد . درحالیکه رابطه ما با دکتر سنجابی ، رابطه نسبته "ضعیفی بود . من شخصا" دکتر سنجابی را دیدم موقع وارد شدن بفروندگاه . روز اول چند ساعت جزو کسانی که با دکتر سنجابی بودند بودم ، در بعضی صحبت‌ها شرکت داشتم و اینها ولی رابطه ما بعلت اینکه ما از ایران اصلا" همیگر را نمی‌شناخیم ضعیف بود ولی رابطه اصولا" با این جهت ضعیف بود که بین جبهه ملی اروپا و جبهه ملی ایران بعداز سالهای ۶۲ و ۶۳ هیچ رابطه ارگانیک و منظمی وجود نداشت . اصلا" رابطه‌ای وجود نداشت و در این مورد این دو مثال را من زدم یکی آمدن دکتر بختیار به اروپا و تماسی که با سلامتیان و بنی صدر گرفت ، و اینها را بهم نزدیک کرد .

سؤال : و شما دکتر بختیار را اصلا" ندیدید؟

آقای شاکری : اصلا" مارا نمی‌شناخت . اصلا" دکتر بختیار مارانمی شناخت و دکتر بختیار ، یعنی من شخصا" دکتر بختیار را اسماعیل" می‌شناختم ، طبیعتا" ، ولی دکتر بختیار هیچیک از مارا نمی‌شناخت ، فقط یکی از مارا می‌شناخت که آن شخص ، چند

سال بود یا چندین سال بود که خودش را از فعالیت‌ها کنار کشیده بود و بفعالیتها تحصیل و شخصی خودش مشغول بود ، این شخص شاپور رواسانی نام داشت و زمانی که در قبل از ۲۸ مرداد و بعداز ۲۸ مرداد ، چون عضو حزب ایران بود از این طریق با دکتر بختیار آشنا بود و در فعالیت‌های انتخاباتی دکتر بختیار شرکت‌کرده بود بنفع دکتر بختیار ، خوب ، خیلی از دکتر بختیار جوانتر بود ولی خیلی با او دوست بود ، این شخص را می‌شناخت . ولی خوب ما چون ارتباطات خودمان یک مقدار قطع شده بود ، ارتباطی هم نداشتیم و بهر حال بین ما رابطه وجود نداشت ، نتیجه این شد که مانگرچه چندین سال ، درخارج ازکشور یک جنبش دانشجویی بسیار وسیعی را ، که در تبلیغات بین المللی ، علیه اختناق موجود در ایران ، بسیار نقش مهمی بازی کرد و در بسیج کردن دانشجویان خارج ازکشور ، بسیار نقش مهمی بازی کرد ، شرکت داشتیم ، زمانیکه جریانات سیاسی در ایران ، آبستن بزرگترین حوادث بود ، هم خودمان دارای سازمان درستی نبودیم و هم با سران جبهه ملی در ایران ، ارتباط چندانی نداشتیم و این باعث شد که جبهه ملی که در ایران ، در واقع در حساس‌ترین روزها نتوانست نقش تاریخی که از او انتظار میرفت انجام بدهد ، در خارج هم بعلت این بی‌سازمانی و بی‌ارتباطی ، هیچگونه نقشی بازی نکرد و حتی بعضی از افرادش نقش بسیار منفی بازی کردند ، باین معنا که بهر حال رابطهٔ معروف را بین دکتر سنجا بی و خمینی بوجود آوردند و این خوب یکی از "اپی زودهای" (Episode) مهم این داستان بود که .. نشان دهندهٔ این هست که جبهه ملی با اینکه حامل یک پیام اجتماعی و سیاسی بسیار با ارزشی بود که هنوز هم اعتبار خودش را از دست نداده ، ولی چون سازمان نداشت و بقایای سازمان هایش که در خارج بودند از هم پاشیده بودند ، در آن ایام ، هم در ایران و هم در خارج از فعالیت موثر عاجز بود . بعد از اینکه دکتر سنجا بی از "نوفل لوشاتو" برگشت و اعلامیه سه ماده‌ای امضاء شد ، این خبر بما رسید . در آن موضع یک جمع ۱۵ نفری از مادریا ریس مجتمع بودند که از اروپا بخصوص از آلمان آمده بودند ، برای ملاقات با دکتر سنجا بی . این جمع بلافاصله تشکیل جلسه داد . ما مفاد سه ماده را بوسیله دکتر مکری بدست آوردیم . و چون دکتر مکری هم در جریان بود . وقتی از این مفاد مطلع شدیم ، برای ماحیلی غیرمنتظره بود و قابل قبول نبود . بلافاصله عکس العمل نشان دادیم و یک اعلامیه سه ماده‌ای ما نوشتیم و در آن اعلامیه سه ماده‌ای ، تمام مفادی که در اعلامیه دکتر سنجا بی مورد قبول نبود تغییر دادیم و از طرف خودمان این را منتشر کردیم . و این اعلامیه را من به "لوموند" بردم با یک نامه ای که ضمیمه‌اش کردم ، این اعلامیه و مقداری از آن نامه ، در صفحات روز بعد "لوموند" منتشر شد ، در تفسیرها بیش ، در همان روزیکه سنجا بی با ایران میرفت و سرقالهٔ لوموند رباره ... تصور می‌کنم همان روز سرقالهٔ لوموند دربارهٔ اعلامیه سه ماده‌ای سنجا بی و

خمینی بود . این تنها عکس العملی بود که درخارج ، علیه این واقعه "نوفل لوشاتو" بروز کرد ولی صدای آن بهیچ جا نرسید . چون ما گروه بسیار کوچکی بودیم در آن زمان و ضعیف بودیم و در ایران هم هیچ پایه ای نداشتیم .

سؤال : ولی بنی صدر آن اوایل که خمینی که آمده بود نوفل لوشاتو اینهم بسود همیشه کتمان میکرد و استگی خودش را به جبهه ملی ، هیچوقت علنی نمیگفت .

آقای شاکری : از اینکه در حضور خمینی بنی صدر چه میگفته من طبیعتاً "اطلاعی ندارم ، چیزی که میدام این هست که درآن ایام قطبزاده مصاحبه های زیادی میکرد با رادیوها و روزنامه های دنیا و خاطرم هست که درچندتا از مصاحبه هایش حملات شدیدی به ملیون میکرد . البته ممکن بود کلمه ملیون را بکار نبردو مثلًا با صلاح ملیون بگوید وغیره ، ولی منظورش رجال ملی و سران جبهه ملی بودکه با انواع و اقسام صفات منفی از آنها یادمیکرد . بنی صدر هم از کسان دیگری من شنیدم که ، و استگی خودش را به جبهه ملی در حضور خمینی نفی میکرد یا لااقل کتمان میکرد همانطور که شما گفتید ، چون کاملاً از احساسات ضد جبهه ملی خمینی مطلع بود و بعلت نوعی "اپورتونيسم" برای نزدیکی بیشتر به خمینی ، لازم میدید که این و استگیش را کتمان بکند .

سؤال : ببخشید شما از ارتباط کنفراسیون با گروههای تروریستی هیچ اطلاع دارید؟ گروههای تروریستی آلمان و ایتالیا و گروههای فلسطینی واينها ؟

آقای شاکری : از این ارتباطات من اطلاعی ندارم و درواقع نمیتوانم حتی بگویم که ارتباطاتی کنفراسیون داشته . ولی یک زمانی تاحدی فاش شده بود که یکی از افراد کنفراسیون گویا که همان مهدی خان بابا تهرانی باشد ، با گروههای تروریستی آلمانی ارتباط داشته . که البته چون آن گروههای تروریستی آلمانی ، خودشان با گروههای تروریستی دیگر ارتباط داشتند ، این یک ارتباط بین المللی میشود . بخصوص گروههای تروریستی آلمانی ، گروه ، بادرماین هوف ، و امثال آنها . چون پای این آقای خان بابا تهرانی در پرونده های ... دریک پرونده تروریستی سوئیس ، بمیان کشیده شد که مربوط با ایران هم میشده گویا . مربوط به نقشه برای قتل شاه ، یا چیزی شبیه این ، این شد که بمیان کشیده شد . بعد از انقلاب هم مثل اینکه این پرونده دنبال شده بود از طرف پلیس های اروپا ، و یک مجلس بازپرسی یا محاکمه ای در هلند ، تصور میکنم بوده که مهدی خان بابا تهرانی با آن دعوت شده بود ، و این در زمان وزارت خارجه قطبزاده بود . مهدی خان بابا تهرانی به اروپا

آمد برای رفتن و تماس گرفتن با مقامات قضائی . و خودش میگفت که قطب زاده در صدور پاسپورتش و اجازه خروجش برای این سفر با و کمک کرده . و برای قطب زاده توضیح داده بود که بچه علت باید این سفر را بکند . به علت این باز پرسی ها و این پرونده ، همه فکر میکردند که پای این شخص در میان بوده وارتباطاتی با این جریانات تروریستی داشته . ولی البته بعلت همکاریهایی که تمام گروههای مخفی ایرانی با دولتهاي عربی یا جنبش های عربی داشتند ، طبیعتاً یک نوع همکاری تروریستی هم بین آنها وجود داشته . در واقع بیشتر گروههای فلسطینی به گروههای ایرانی کمک میکردند . ولی خوب متقا بلا" اگر گاهی ایرانیها هم میتوانستند به آنها یک کمک هایی میکردند . کمکهایی که گروههای فلسطینی با ایرانیها میکردند بیشتر جتبه تعليماتی داشته . در اردوگاههای خودشان با آنها تعليمات میدادند و برایشان اسلحه تهیه میکردند . این اسلحه را با آنها آیا میفرخند یا ماجانی میدادند ، از این موضوع اطلاعی ندارم ، تصور میکنم میفرخند و برای حملشان هم کمکشان میکردند ، راهنماییشان میکردند ، کمکشان میکردند ولی از اینکه چه کمکی بداخل ایران کردند ، به گروههای داخل ایران ، اطلاع چندانی ندارم . فقط میدانم بگروههای خارج از این نوع کمکها کرده اند . حالا صرف نظر از ارتباطی که شخص نامبرده یعنی مهدی خان با باتهرانی با گروه " بادرماين هوف " میتوانسته داشته باشد یا نداشته باشد . این دو موضوع بهرحال ، ضمن اینکه میتواند با هم موازی باشد از هم جدا هم هست .

سؤال : شما بمن گفتید که همیشه جبهه ملی برای شما یک جاذبه داشت ، توی ایران هم که بودید با نظر کشیده شدید ، توی اروپا هم فعالیت تان را در جبهه ملی شروع کردید . من میخواهم ببینم که چه جاذبه ای داشت چه کشش داشت جبهه ملی برای شما ، چه پیامی داشت برای شما ؟ چه بود ؟

آقای شاکری : زمانی که من به جبهه ملی گرویدم و در واقع باید بگویم به مصدق گرویدم ، در سالهای قبل از ۲۸ مرداد ، خیلی جوان بودم و ناچار آنچه که مرا جذب کرده بود بیشتر در وجود و چهره یکنفر متبلور میشد . ولی از همان سنین هم ما درباره پیام دکتر مصدق بحث میکردیم و سعی میکردیم که این مطلب را بطور معقول بفهمیم و باعقل آن زمان خودمان بسنجیم ، بنظر ما دکتر مصدق مظہرا استقلال و هویت ایران و ایرانی بود در آن زمان ، در این حد میتوانستیم این مسئله را حس بکنیم و درک بکنیم ، ضمن اینکه با دو گرایش یا دونیریو سیاسی حاضر در صحن سیاسی آن زمان ایران در حال مبارزه بود . یکی از این نیروها که در ابتدای درک آن سنین ما محسوس تر بود ، حزب توده بود . در آن سنینی ، در آن ایام ، قبل

از تصویب شدن قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران من با اینکه آن زمان جوان بودم ، بخاطر دارم که حزب توده بعنوان واقسام طرق سعی میکرد که پیشنهاد آقای دکتر مصدق وجبهه ملی را که عبارت از ملی شدن صنعت نفت بود در نظر مسند تخطیه بکند و پیشنهادات دیگری را که درکتابهای تاریخ آن زمان نوشته شده یعنی ابتدا لغو قرارداد نفت جنوب ، و بعد از اینکه این شعار شکست خورد ، ملی شدن صنعت نفت در جنوب را یا ملی شدن صنعت نفت جنوب را پیشنهاد میکرد و در مقابل آن شعار میگذاشت . ما احساس میکردیم که این مبارزه و مخالفت با دکتر مصدق ، از داخل کشور و از میان مردم ایران الهام نمیگیرد و آنها که این مبارزه را دامن میزنند ، دارای لحنی هستند و رفتاری هستند که ، چندان بنظر ایرانی نمیآید و تارهای وجود اکثر ایرانیها را با راتعاش در نمیآورد و در خود ما هم یک چنین حالتی را بوجود میآورد . بما میگفتند که دکتر مصدق مردیست دارای یک ساقه طولانی وطن پرستی و آزادیخواهی . ما میدیدیم که ، در مجلس دکتر مصدق از آزادی و آزادی انتخابات و لزوم مقابله با منافع بیگانگان دم میزنند و یک اقلیت کوچکی دور اورا گرفتند و از او حمایت میکنند ولی در بین مردم کسانی که از او حمایت میکنند اقلیت نیستند بلکه اکثریت کسانی که حرف میزنند هوادار دکتر مصدق هستند و حرفهای آنهم هم حرفهای عجیب و غریبی نیست . میگویند باشد دست انگلیس‌ها از صنعت نفت ایران کوتاه بشود ، نفوذ روسها در ایران اگر هست از بین برود یا اگر نیست بوجود نیاید . اینها هم حرفهای بسیار ساده‌ای بود . این در مرور آنچه که در آن زمان برای ما قابل درک بود ولی بتدریج در حین حکومت دکتر مصدق معلوم میشدکه ، تنها مخالفین فعال دکتر مصدق در صحن سیاست داخلی توده‌ایها نیستند بلکه یک نیروی دیگری هم بود که درک مرازها و خطوط اطراف آن ، چندان برای ما آن زمان آسان نبود . ولی بتدریج دربار به مظهر این نیرو تبدیل شد درنظر بسیاری از مردم ساده و عادی و بخصوص ، جوانها که ما جزو آنها بودیم . باین معنا که تا ۱۹ اسفند ، ۱۳۳۱ برای بسیاری از مردم عادی کشور ، شاه یکی از ارکان مملکت بود و یکی از ارکان تما میت و بقای مملکت بحساب میآمد . ولی در نهم اسفند یکنوع بلوای در پی ایتخت برای افتاد و آن عبارت از این بود که ، عده ای میگفتند که شاه قصد رفتن بخارج را دارد و بین شاه و دکتر مصدق اختلاف هست . این اختلاف ، اختلاف ریشه داری بود که از خیلی قبل وجود داشت و خیلی از مطلعین از آن اطلاع داشتند ولی مردم عادی و در نتیجه بچه‌ها و جوانهای آن زمان از این مسائل نیمتوانستند اطلاع داشته باشند چون نه زیاد باندازه مطلعین روزنامه میخوانند و نه در محافل آنها بودند . ما از این اختلاف اطلاع نداشتم . جزو کسانی بودیم که از این اختلافات اطلاعی نداشتم . روز نهم اسفند ۱۳۳۱ ، خیلی از مردم از این اختلاف مطلع شدند . باین دلیل که نقشه رفتن شاه طرح شده بود از مملکت ، وقتی دکتر مصدق از دربار بیرون میآمد ،

بلوائی برای افتاده بود وعده ای قصد کشتن دکتر مصدق را داشتند و این بعد از معلوم شد که با اطلاع دربار بود . این مسائل برای مردم فاش شد و تمام کسانی که از این مسائل مطلع شدند و هوادار دکتر مصدق بودند ، با توضیحاتی که روزنامه‌های هوادار جبهه ملی ، هوادار دکتر مصدق و احزاب هوادار دکتر مصدق بمردم میدادند ، مطلع شدند که مجموع این قضایا از یک توپه‌ای سرچشم میگرفته که این توپه با اطلاع دربار و شخص شاه وعده ای از خارجیها بود . درنتیجه ، درهمان حال که یک شکافی بین دکتر مصدق و شاه احساس میشد ، مردم هم از شاه قدری روگردان میشدند . شاید آن زمان باز ما مسئله را با این دقت و با تمام جزئیات نمیدانستیم ، ولی آن چیزی که فهمیدیم این بود که شاه ومصدق راه و هدف واحدی ندارند . این برای آدمهای ساده ، چیز بدیهی نبود باید با این موضوع میرسیدند . باینجا که ما رسیدیم ، متوجه شدیم که پس مصدق دارای دونوع دشمن هست ، دشمنانی که در چهره حزب توده ظاهر میشوند و از منافع یک همسایه شمالی دفاع میکنند ، و دشمنانی که در چهره دربار و شخص شاه و افسران بازنشته ای که در توپه قتل افشار طوس دست داشتند ، ظهور میکنند ، جلوه میکنند و آنها از آنجایی که دلائل تاریخی دیگری وجود داشت که دربار پهلوی را بغرب نسبت میداد . آنها تاحدی نماینده منافع غرب هستند با توجه باینکه مصدق تحت فشار شدید سیاسی و اقتصادی انگلستان و بطورکلی غرب بود بخاطر ملی کردن نفت . با این ترتیب از نهم اسفند ۱۳۴۱ ، ما متوجه شدیم که ، در مقابل دو قدرت و دونقشه که گاه هم با هم هم‌هنگی و توافقی پید میکردند ، که یکی از غرب سرچشم میگرفت و دیگری از بلوک شرق ، یک جریان و یک فرد وجود دارند و مقاومت میکنند و مردم را دعوت به مقاومت میکنند و راه مقاومت را هم نشان میدهند . آنها میگفتند نفت باید ملی بشود . صنایع نفت را مردم ایران باید خودشان اداره بکنند . این نفت را باید آزادانه بهرگاه خواستند بفروشند ، بعد میگفتند که آنچه که مردم ایران میخواهند بکنند باید بتوانند درنهاست آزادی درباره آن تصمیم بگیرند . شرط این آزادی این است که آزادی انتخابات وجود داشته باشد که نمایندگان مردم آزادانه انتخاب بشوند و بمجلس بروند تا دستشان برای اخذ اینگونه تصمیمات باز باشند . آنچه که من در آن زمان میفهمیدم ، در این حدود بود ولی خوب ، بعدها با کودتای ۲۸ مرداد و رفراندمی که قبل از آن مصدق بعمل آورد ، برای انحلال مجلس ، خودکودتای ۲۸ مرداد ، اختناقی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران بوجود آمد ، من و تمام افراد متعلق به نسل من و افراد من تراز من ، بسیاری از این افراد ، به نتایج دقیق تری در این باره رسیدند ، که آنها برای ما معنای هدفها و راه دکتر مصدق و جبهه ملی را خیلی با ارزش تر و عمیق تر جلوه داد . من درباره آن البته میتوانم صحبت بکنم در صورتی که لازم باشد .

سؤال : بله، برای اینکه ببینید خیلی ها ایراد میگیرند به جبهه ملی که جبهه ملی هیچ ایده آلتی نداشت همان نفت بود و بعداز ملی شدن نفت هم دیگر تمام شد، راجع باین مسئله شما عقیده تان چه هست؟

آقای شاکری : آنچه که در مقابل جبهه ملی و دکتر مصدق انجام گرفت، یعنی توطئه کودتای ۲۸ مرداد، بخودی خود نشان دهنده، این هست که ایده آل و هدف سیاسی جبهه ملی و باز تکرار میکنم دکتر مصدق، بسیار بزرگتر از این بود که به این آسانی بتوانیم درباره آن قضایت منفی و حتی قضایت ساده بکنیم. در مقابل دکتر مصدق، قبلاً گفتم دونیرو قرار گرفته بودند، این دونیرو در بسیاری از موارد باهم متحد شدند یا لااقل متحداً عمل کردند. وقتی از حزب توده صحبت میکردم، پاید با این موضوع اشاره میکردم و الان میکنم که، در ابتدای فعالیتش حزب توده، اسناد زیادی این را در کتب تاریخ آن زمان نشان میدهد، حزب توده از شرکت نفت ایران و انگلیس یعنی شرکت نفت جنوب، و سفارت انگلیس در آن زمان، کمکهای مختلفی دریافت میکرد، از جمله کمک بصورت کاغذ برای انتشار مطبوعاتش. این کمکها بیشتر از این بوده ولی این مثال را چون من بخوبی در خاطر دارم که در کتب اسناد مختلف خواندم، ذکر کردم. این همکاری و همدمستی میان حزب توده، که دقیقاً از طرف افرادی که مایل به سیاست شوروی بودند و بسختی و با تعصب هوادار سیاست شوروی بودند، بوجود آمده بود، ولی در عین حال از طرف، افراد متنفذی که آن زمان در ایران در صحنۀ سیاست ایران حضور داشتند، حمایت نمیشد، تصادفی نبود. بسیاری از کسانی که متمایل به سیاست انگلستان در ایران بودند، یا با حزب توده همکاری علی‌الهی و صریح میکردند یا بطور غیر مستقیم، حزب توده را تقویت میکردند، همکاری و همدمستی سیاست انگلیس و روس در ایران هم چیز تازه‌ای در ایران نبود، چه هر وقت که سیاست طرفین اقتضا میکرده، این همکاری وجود داشته. بنابراین روشی است که علیه دکتر مصدق، این دو سیاست، یا جدا یا متحداً عمل میکردند. این مسئله نشان دهنده این هست که، مصدق نماینده یک هدف و ایده آلتی بوده که به مذاق این دو سیاست خوش نمی‌آمد، و مبارزه‌ای هم که علیه او نمیشد، مبارزه کوچکی نبود. مبارزه بسیار وسیع و دامنه داری بود و با تمام اوسائل انجام میگرفت. در تمام سطوح وابعاد انجام میگرفت. حزب و سندیکا، روزنامه، مجله و میتینگ، هرچیزی که بشود تصور کرد و در کار سیاسی از آن استفاده میشد، بوجود می‌آمد برای مبارزه با مصدق، از طرف سیاست شوروی، و از طرف سیاست غرب هم، تمام وسائل بکار میرفت در پلیس، ارتش و دربار و بعضی احزاب و مجلس شورا و غیره و مطبوعات، سیاست غرب نفوذ اعمال میکرد برای تضعیف سیاست مصدق. برای ایرانیها آن زمان، این مسئله تقریباً بدیهی شده بود که این‌مه‌پافشاری

ولجاج نسبت به مصدق ، بی دلیل نیست . بخاطر این هست که از امری دفاع میکند که منافع سیاست‌های بزرگ شمال و جنوب را در ایران تهدید میکند . پس این مسئله بخودی خود میتوانست بصورت یک دلیلی بروجود یک ایده آل بزرگ و برحق درنظر مردم ایران و ما جلوه بکند . علاوه بر آن ، مردم ایران بعد از ۲۸ مرداد ، بلافاصله ، ظرف چند ساعت و چند روز دیدند که با سقوط حکومت دکتر مصدق ، تمام آزادیهای که دست آوردهای انقلاب مشروطه ایران بود و در تمام دوران رضا شاه ، قسمت اعظم آنها از بین رفته بود ، بجز وجود دادگستری که یک "انستیتوسیون" (Institution) متعلق بدموکراسی بود ، با مشروطیت بوجود آمده بود ، و در زمان رضا شاه از میان نرفته بود و تقریباً "بکار عادی خودش ادامه داده بود والبته تحت اعمال نفوذ دربار و دولت ، ولی ضمناً" بصورت یک "انستیتوسیون" گسترش پیدا کرده بود، بقیه "انستیتوسیون‌های" متعلق به دموکراسی ، عملاً از بین رفته بودند و فقط از آنها سایه و شبی وجود داشت . بعد از شهریور ۲۵ ، مردم دیده بودند که دکتر مصدق ، تنها نماینده دوران قبل از رضا شاه بود که با قیامده بود ، دارای آنچنان سوابقی معتبری بود در دفاع از آزادی ، دموکراسی و دست آوردهای مشروطه ، که پرچم را دکتر مصدق در دست گرفت ، علیرغم شاید روحیات شخصی خودش که ، مربوط به سن وزندگیش میشد ، در دست گرفت با همه مشکلاتش ، در مجلس چهاردهم ، این پرچم را برافراشت کرد . در انتخابات آن مجلس ، نماینده اول تهران یعنی نماینده اول ایران شد . و در این مجلس با اینکه خودش و یارانش در اقلیت قرار داشتند ، بعضی از ایده‌آل‌های بزرگ دموکراسی را که در زمان رضا شاه پا مال شده بود ، زنده کرد . بعد از مجلس چهاردهم ، تبدیل شد به مظہرواقعی و قدرتمندی برای آزادی و دموکراسی در ایران . بعد از آن برای آزادی انتخابات در ایران مبارزه کرد ، برای اصلاح قانون انتخابات بسیار مبارزه دامنه داری را شروع کرد و در تحت شعار اصلاح قانون انتخابات بود که به تاسیس جبهه ملی اقدام کرد . تاسیس جبهه ملی عبارت بود از جمع آوری یا جمع آوری مقداری از نیروهای سیاسی ایران که خواستار آزادی انتخابات و اصلاح قانون انتخابات بودند . و تاحدی صمیمانه یا غیر صمیمانه ، رهبری دکتر مصدق را پذیرفته بودند . ضمن یک تحصی که در دربار دکتر مصدق و بعضی از هوادارانش انجام دادند ، مسئله اصلاح قانون انتخابات و آزادی انتخابات را مطرح کردند و در این زمان بود که جبهه ملی با این شعار ، دور مصدق بوجود آمد . می بینیم که در این مرحله ، مبارزه دکتر مصدق " مبارزه بزرگی است برای حفظ و گسترش و عمیق کردن آزادیهای دموکراتیک در ایران آن زمان ، با توجه باینکه ایران از زیر یک دیکتاتوری بیست ساله بیرون می‌آمد ، این مبارزه ، مبارزه کوچکی نبود . کسانی که در مقابل دکتر مصدق قرار داشتند در آن زمان ،

ببینیم چه کسانی بودند . بعضی از رجال قدیمی سیاسی بودند که دولت‌های خیالی عادی را تشکیل میدادند ، و یک سلسله اقدامات عادی "روتین" (Routine) انجام میدادند . چندتا مدرسه بسازند ، چندتا بیمارستان بسازند و بودجه‌ای را به تصویب برسانند در مجلس . درحالیکه مصدق مسئله‌ای را مطرح میکرد که برای کشور حیاتی بود ، یعنی باز کردن راه اعمال حاکمیت مردم از طرف مردم از طریق مجلس شورای ملی از طریق انتخابات آزاد ، از طریق مطبوعات آزاد و غیره . نیروی دیگری که در مقابلش تا حدی عرض اندام میکرد و درابتدا با مصدق درنیفتاده بود بخصوص در مجلس چهاردهم ، خود حزب توده بود . و حزب توده در ابتدا از عنصری تشکیل میشد که بسیاری از آنها آزادیخواه بودند ، بهمین جهت و بدلاش دیگری ، با مصدق وسیاست او مقابله رود ر و نمیکردند . بنابراین در ابتدا نمیشد حزب توده را یک "نیروی کاملاً" رقیب صد درصد دکتر مصدق بشمار آورد . دربار هم بعلت تغییرپادشاه ، هنوز دربار چندان قدرتمند و متنفذی نبود و تا حدی در مواضع خودش متزلزل بود . در این گیرو دار هست که مسئله آزادی انتخابات و مبارزه با سیاست‌های که منسی خواستند در ایران امتیازات جدیداً قتصادی بدست بیاورند ، مثل سیاست شمال که میخواست امتیاز نفت شمال را بگیرد و نماینده‌ای هم با ایران فرستاده بود ، و سیاست جنوب بصورت چند خط سیاسی اصلی ، از طرف دکتر مصدق در ایران مطرح میشد . برای مردم ایران این مسائل ، مسائل کوچکی نبودند ، چون سیاست جنوب در ایران دست بکوادتای زده بود که سلسلهٔ قاجار را برچیده بود ، و سلسلهٔ پهلوی را بجای آن آورده بود . و سیاست شمال هم در ایران دارای سابقه دست‌اندازی و دستبرد خیلی طولانی بود . و مقابله با این دو سیاست در ایران ، بطور صریح ، رو در رو ، از طریق صراحت کامل نسبت‌بمردم چیز کوچکی نبود . (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳ آ

در نطقی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم دربارهٔ اعتبارنامه سید ضیاء الدین طباطبائی ، یعنی در رد اعتبارنامه سید ضیاء الدین طباطبائی ، یکی از عاملین اصلی کودتای ۱۹۲۵، علیه احمد شاه کرد ، روی مسئله دیکتاتوری و نقشی که دیکتاتور و دیکتاتوری در تربیت یک ملت بازی میکند ، خیلی خوب تکیه کرد و جملات خیلی مهمی را در این سخنرانی دکتر مصدق ادا کرده که هربار که آنها راما بیاد بیاوریم ، از خلال آنها میتوانیم سرنوشت ایران معاصر را استنتاج و استخراج بکنیم . دکتر مصدق در آن نطق گفته بود و بعنوان مثال گفته بود که دیکتاتور مثل پدر پیست که ، بفرزندان خود مجال آزادی فکر و عمل وابتكار نمیدهد و وقتی از میان رفت فرزندانش ، موجودات بی دست و پائی هستند و قادر با دارهٔ امور خودشان نیستند . درواقع دکتر مصدق با این جمله و جملات دیگری که در این نطق معروف ادا کرده بود ،

نشان میداد که چرا ایران بعد از رضا شاه، کشور آشفته‌ای بود و از هر طرف کسی سری بلند میکرد و مردم راه را درست از چاه تشخیص نمیدادند. آنچه که در آن زمان مصدق گفته بود، بیست و پنج سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد یکبار دیگر دیده شد. در زمانی که حکومت شاه متزلزل شده بود، ما می‌بینیم که در ایران، بسیاری از مردم در عین حال که طالب آزادی بودند، از خود آزادی خبر نداشتند و نمیدانستند دقیقاً "آزادی چیست". باز این حالت در واقع یک نوع دیگری از تجسم پیش‌بینی است که دکتر مصدق دربارهٔ دیکتاتورها کرده بود. بر میگردیم به مسئلهٔ ۲۸ مرداد، فاصلهٔ بین ۱۳۲۰ یعنی تاریخ رفتن رضا شاه از ایران، و کودتای ۲۸ مرداد یعنی سرنگونی حکومت دکتر مصدق ۱۲ سال بود. در تمام این ۱۲ سال، مصدق مظہرمبارزه برای آزادی و دموکراسی و تحکیم، انتستیتوسیون‌های، دموکراتیک در ایران بود، و مقابله با منافع قدرت‌های بزرگ در ایران، بعد از ۲۸ مرداد، بلا فاصله این آزادی‌ها برچیده شد. من قبلًا با این موضوع اشاره کردم. و تقریباً تا سال ۱۹۷۸، که شاه از ایران رفت، تقریباً هیچ‌گاه این آزادی‌ها با ایران باز نگشته‌ند. در تاریخ معاصر ایران، پیدایش و گسترش این آزادی‌ها، مصادف هستند یکبار با رفتن رضا شاه از ایران، و با آمدن دکتر مصدق، بازگشت دکتر مصدق روی صحنهٔ سیاست ایران، و یکبار برچیده شدن این آزادی‌ها، مصادف هستند با سرنگونی حکومت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد و یکبار دیگر تصور بازگشت این آزادی‌ها با کشور، مقارن هستند با رفتن شاه از ایران و تشکیل حکومت دکتر بختیار که یکی از پیروان و یاران و شاگردان دکتر مصدق بوده. بنابراین می‌بینیم که هرجا در تاریخ معاصر ایران صحبت از مصدق و مصدقی هاست، و حضور آنها در صحنه، ما با مظہر یک آزادی و دموکراسی در ایران مواجه هستیم و هرگاه که آنها از صحنه خارج می‌شوند، ما با مسئلهٔ ازمیان رفتن آزادی‌ها و پیدایش اختناق مواجه هستیم. این دو موضوع همیشه با هم در ایران، در ایران معاصر متراکم بودند. مصدق و ملیون یعنی هواداران آزادی و دموکراسی و استقلال ایران و غیبت آنها و عدم حضورشان در صحنهٔ سیاست ایران یعنی حضور اختناق و فشار بر مردم و سکوت سیاسی. بنابراین این ایده آل انطباق پیدامیکند با این نیروی سیاسی ایران. ولی در عین حال این سؤال پیش می‌آید و این سؤال را خیلی‌ها با رهایی پیش کشیدند که بچه جهت این نیروی سیاسی، یعنی دکتر مصدق و پیروان او که عموماً تحت عنوان ملیون و تحت عنوان جبهه ملی از آنها یاد می‌کنند، چرا موفق نشدند ولو بمقدار، و بمیزان محدودی این ایده آل خودشان را در ایران معاصر متهم کنند و هرگاه که موفقیتی در این مورد کسب کردند، از تظریزمانی بسیار محدود بوده. این سوالی است که البته جواب دادن با آن مستلزم بسط موضوع و تفصیل بیشتری هست.

سؤال : آقای شاکری، خیلی‌ها بدکتر مصدق ایراد می‌گیرند که دموکراسی را نقض

کرد مثلاً" مجلس شورای ملی را بست یا خیلی ایرادهای دیگر را با وارد میکنند و میگویند که اصلاً" بکلی با آن چیزهایی که خودش میگفت این کارها مغایرت دارد.

آقای شاکری : کسانی که این ایراد را بدکتر مصدق میگیرند غالباً "از میان آن بخش از سیاستمداران ، یا روشنفکران ایرانی هستند که ابداً" اعتنایی بقانون ، به قانون اساسی و بطورکلی بقوایین دموکراتیک ایران نداشتند و کمتر در بین آنها کسانی را میتوان یافت که یا اگر خودشان در راس مسئولیتی بودند ، قانون را نقض نکرده باشند . و اگر نبودند در راه استقرار قانون در ایران مبارزه کرده باشند. بدکتر مصدق ایراد میگیرند که مجلس هفدهم را از طریق مراجعته به آراء عمومی منحل کرد . این کار از نظر صوری از نظر صورت قانون ، کاملاً قابل بحث بود، و هنوز هم هست . ولی مجلس هفدهم عملاً خودش را منحل کرده بود و مجلس هفدهم با استفاده از "پرسه دور" هایی که موجب میشد که اساساً" رابطه بین دولت و مجلس وجود نداشته باشد و این رابطه بکلی قطع شده باشد و مجلس هم کاری نکند جز کارشکنی ، و بهیچ امر مثبتی رای ندهد ، یعنی عملاً وجود نداشت . در حالیکه مملکت درحال مبارزه با یک قدرت بزرگ یا چند قدرت بزرگ خارجی بود ، وجود چنین مجلسی مانع بسیار بزرگی بود در راه موفقیت کشور و دولت در مبارزه ، خودش علیه قدرتیای خارجی و مشکلات داخلی . وجود چنین مجلسی ، عملاً" یک موجودزادی بود که علاوه بر زائد بودن سدی هم در راه مبارزات و کار دولت بود . گفتم از نظر صوری اینکه دکتر مصدق حق داشت با ارای عمومی برای انحلال مجلس مراجعته بکند یانه ، قابل بحث بوده و هست . هوا داران دکتر مصدق و خود دکتر مصدق ، به وجود این "پرسه دور" در دموکراتیک ترین کشورهای دنیا ، استناد میکردند و میگفتند که اگر ماده‌ای در قانون اساسی ایران ، مارا برای اینکار مجاز نمیکند ، در عرف دموکراسی های دنیا یک چنین کاری مجاز نهست . بسیاری از روسای کشورهای دنیا ، اساساً" در اثر قانون اساسی خودشان حق دارند ، روسای کشورها یا روسای دولت‌ها حق دارند که مجلس را منحل بکنند و مجدداً" به آرای عمومی مراجعته کنند مثل انگلستان ، و در بعضی از کشورهای دیگر ، میتوانند با مراجعته به آرای عمومی و رفراندم ، از طریق رفراندم اینکار را بکنند . در ایران ، دلیلی ندارد که ما بخود مردمی که این وکلارا انتخاب کردند ، برای اینکار مراجعته نکنیم . بهره‌حال از لحاظ قانون و فرم ، این بحث میتواند تا الی غیرالنهایه ادامه پیدا بکند . ولی نکته مهم در اینجاست که وقتی مابه سراسر زندگی دکتر مصدق نگاه میکنیم ، می‌بینیم که این مرد مظہر اجرای قانون هست . و متهم کردن دکتر مصدق به قانون شکنی ، کار ساده‌ای نیست . مخالفین و دشمنانش تقریباً" در هیچ نوشته معتبری نتوانستند این تز را بکرسی بنشانند . اساساً" اکثر اظهار نظرهای آنها در این زمینه ، اظهار نظرهای شفاهی است ، بخار

اینکه در اظهارنظرهای شفاهی ، چنین بحثهای را ساده تر میتوان پیشبرد . در اظهارنظرهای کتبی البته ، بکرسی نشاندن چنین استدلال های مشکلتر است . در اظهارنظرهای کتبی ، باید به سنت ، بخود قانون و سنت اجرای قانون مراجعه کرد و این کاریست که خود دکتر مصدق بارها انجام داده است . مثلاً "در دفاعیات خود دکتر مصدق ما می بینیم که او بتمام سنت های پارلمانی ایران ، از بدو مشروطیت تاس زمان خودش ، استناد میکند برای نشان دادن و اثبات اینکه شاه بدون کسب نظر از مجلس حق تغییرنخست وزیر را چنانکه در فرمان ۲۸ مرداد انجام داده بود ندارد . بنابراین در این امر ، مقصراً نظر قانونی ، مصدق و نخست وزیر نیست بلکه شخص خودشاه هست . البته دکتر مصدق شخص شاه را ، بخاطر احترامی که بقانون اساسی میگذاشت متهم نمیکرد ولی خودش را از این طریق بخوبی تبرئه میکرد . در تمام عمرش هیچگاه موردی را نتوانستند پیدا کنند که قانون را وصول قانون را زیر پا گذاشته باشد . بعدها هم همبشه در دفاع از خودش ، بقانون استناد میکرد و موردی بود بسیار قانون دان ، قانون شناس ، قوانین ایران و دنیا آن روز را خوب می شناخت و در این مورد صاحب تالیفاتی هم بود ، تالیفات بصورت مقالات که در جوانیش نوشته بود و چاپ شده بود ، و در جوانیش جزو عناصر قانون دان ایران بود که در این زمینه به نشر تمدن دموکراتیک ، یافرهنگ دموکراتیک خوب در ایران ، می پرداخت . در صورتیکه تمام مخالفینش می بینیم از جمله کسانی هستند که قبلاً گفتم ، از نقض قانون ، اساساً "ابائی ندارند . هواداران و کسانی که دکتر مصدق را متهم به نقض قانون میکنند ، بیشتر هواداران گرایش چپ در ایران نیستند بلکه از هواداران گرایش راست هستند . یعنی مخالفین چپ اوازین زاویه اورا متهم نمیکنند . مخالفین راست او هستند که اورا از این زاویه متهم میکنند ، یعنی هواداران دربار پهلوی و شخص شاه یا هواداران رضا شاه . و قبلاً گفتم که ، در زمان شخص رضا شاه ، تماً "انتیویسیون" های دموکراتیک ایران اولاً تعطیل شده بود ، و در زمان محمدرضا شاه هم با وجودی که یک دموکراسی نسبی در ایران برقرار بود از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ ، معدّلک در تمام زمینه هایی که دربار امکان اعمال نفوذ داشت ، کمتر موردی بود که از نفوذ خودش برای تجاوز از قانون استفاده نکند ، درباره دربار ایران ، و سرانجام خودکوடتای ۲۸ مرداد هم عالیترین نمونه نقض قانون اساسی ایران بود . البته ممکن است حتی ما اگر مورد انحلال مجلس را زیاد بررسی بکنیم ، عده‌ای از مخالفین مصدق در این مورد موفق بشوندوا ایرادی هم بآن وارد بکنند ، ولی این ، حتی اگر قابل اثبات باشد استثنایی است که قانون را و قاعده را ثابت میکند در حالیکه در مورد آنها ، مخالفینی که اورا به نقض قانون متهم میکنند ، در واقع مادر آنها کسانی را می بینیم که نقض قانون ، در رفتار آنها قاعدهٔ کلی است . و بنابراین بیجهت نیست که مصدق ، به مظهر دموکراسی و قانون خواهی در ایران تبدیل شد .